

علی سلطانی

سفری کوتاه به:

«جزیره پنگوئن‌ها»

«آقا جان من! چه لزومی دارد که این همه به خود رنج بدهی؟ چه فایده دارد که وقت گرانبهای عزیزت را تلفسازی و تاریخ تالیف کنی؟ در صورتی که این کار احتیاج به زحمت زیاد ندارد همانطور که معمول است تو هم برو و از چند کتاب معروف رونویسی کن... مورخین همه از کتابهای یکدیگر رونویسی می‌کنند و از این راه هم از خستگی و زحمت بیجا اجتناب می‌ورزند و هم خود را فضول و پرمدها به مردم نمی‌شناساند. تو نیز از ایشان تقلید کن و مورخ منطقی و اصولی مباش زیرا مورخ اصولی همواره مورد عدم اعتماد و تحقیر و تفرعنعمومی است» (۳). نویسنده کتاب از این مورخ (ببخشید استاد رونویسی!) در می‌گذرد و به مورخی دیگر رومی آورد. این شخص در سطح وقایع تاریخی چنان مطالعات گسترده‌ای دارد که میلیونها فیش رنگارنگ را بترتیب موضوعی مرتب کرده و آنها را در قوطیهای مختلف جای داده است. نویسنده کتاب به اجازه استاد در یکی از کتوها را می‌کشد تا اطلاعات مورد نیاز خود را که بر فیش‌ها نوشته شده است بدست آورد اما ناگهان فیش‌های همه جعبه‌ها ریختن آغاز می‌کند و «از ریزش آن همه سیل کاغذ و مقوا غرش مهیبی همچون غرش آشاران در ماه فروردین - که بر دامنه کوهساران فرو می‌ریزد بگوش می‌رسد» (۴). بیچاره استاد وقتی ریزش فیشها را می‌بیند، فریاد می‌زند که «ایوای!... دریغ از این همه هنر!!» (۴) و لحظاتی بعد امواج فیش از سرشانه‌اش می‌گذرد «و او را در گرداب مرگباری» به هم می‌پیچد و طوفان آرام می‌گیرد. درین جا محو شخصیت مورخ را در میان فیشها بخوبی مشاهده می‌کنیم یعنی در واقع نیروی ادراک و ژرفانگر استاد در برابر مواد خام تاریخ بکلی نابود می‌گردد زیرا تنها با طبقه‌بندی موضوعها و فیش جمع کردن، نمی‌توان دقایق زندگی ملتها را شناخت. شاید بدین وسیله بتوانیم «لاشه تاریخ» را بنحو مطلوب مورد بررسی و کالبد شکافی قرار دهیم ولی روح آن را باید به گونه‌های دیگر دریابیم. این روش چنانست که مثلا

خوب بیاد دارم هنگامی که نخستین بار نام کتاب (جزیره پنگوئن‌ها) را شنیدم گمان بردم که حاصل تحقیقات پژوهنده‌ای است درباره این پرندگان جالب قطبی و کتابی است در حدود «زنبور عسل» و «موربانه‌ها» اثر مورس مترلینگ، و چون مقدمه آنرا خواندم تصور کردم که هدف آناتول فرانس، نوشتن تاریخ‌گونه‌ای بوده است درباره رویدادهای زندگی گروهی خاص با روشی ابتکاری و نو اما وقتی که برگگی چند از متن کتاب را بدقت مطالعه کردم، نادرستی پندارهای پیشینم آشکار شد و دانستم که این کتاب اگر چه تاریخست، تاریخ قومی نیست بلکه روح راستین تاریخ بشر است. گفتم «روح تاریخ»، چرا که تاریخ همانند موجود زنده‌ایست که حوادث تلخ و شیرین گیتی کالبد آنرا تشکیل می‌دهند، اما «روح» آن مجموعه علت‌های حقیقی و پیوندهای ناآشکاری است که اساس پیش‌آمدهای روزگار را بوجود می‌آورد و درک آن کاری آسان نیست. بنابراین اگر به کتابهای تاریخ بنگریم اغلب چیزی جز نقل کشمکشهای پادشاهان و توطئه‌های آنان نیست که البته آن هم در بسیاری از موارد باصطلاح قلم دردست دوست یادشمن بوده و حقایق امور در پرده‌ای از منافع شخصی یا اغراض حیوانی بکلی ناشناخته مانده و یا تحریف شده است.

مورخ راستین کسی است که دور از لغظیهای بی‌ارزش به جستجوی «روح تاریخ» بپردازد تا کلید جاودانگی را در اختیار جوامع بشری قرار دهد. همین موضوع را آناتول فرانس در مقدمه کتاب جزیره پنگوئن‌ها با بیانی طنزآمیز بخوبی نشان داده است.

آناتول فرانس می‌گوید: «من بر آن بوده‌ام که درین تاریخ حتی الامکان از ذکر کلیه مطالب و نکات مورد توجه اهل فن کوتاهی نکنم و کوچکترین مطلب مفیدی را ناگفته نگذارم» (۱). برای این منظور نزد چند تن از مورخان می‌رود تا وی را راهنمایی کنند. نخستین مورخ به او می‌گوید:

«منتقدین موسیقی کر و نقادان هنرهای زیبا کور» باشند و درعین حال «مجموعه‌های کاملی مربوط به جمال‌شناسی و هنر در اختیار داشته باشند» (۵).

پس چه باید کرد؟ بهترین روش آنست که به جستجوی سرچشمه‌های حوادث، راهی باریک را درپیش گیریم و تامل‌های حقایق پیش برویم تا زادگاه بسیاری از دردها شناخته شود و سلسله جنیان حوادث بخوبی آشکار گردد. این دیگر ویژه قومی خاص نیست بلکه با تفاوتی اندک در همه اقوام وجود دارد چنانکه آناطول فرانس میگوید: «زندگانی هرملتی رشته بیوسته‌ای از جنایت‌ها و فلاکت‌های مردم‌آست» (۶)، اما رشته‌های بسیار ظریفی - که - زنجیرهای وقایع را به یکدیگر می‌پیوندند و گاهی لُزش یکی از آنها غوغایی در سلسله حوادث برپا می‌کند - «روح تاریخ» را بوجود می‌آورد و شناختن آن، مورخ را به پوشیده‌ترین زوایای اتفاقات راهبری می‌کند. گاهی برای یک مورخ واقع‌بین و ژرف‌اندیش، توجه به یک رابطه پنهانی عشقی (و بقول آناطول فرانس توجه به یک نیمکت یا تختخواب فنی) مهمتر از پرداختن به صدها حادثه بزرگ است «زیرا مقدرات ملت بزرگی بر آن تعیین شده است، چه می‌گویم؟! نه تنها مقدرات یک ملت بلکه عملی که آوازه آن می‌یابستی بین تمام ملل همسایه ازدوست و دشمن بیچند و در جامعه انسانی اثر کند» (۷). آنگاه برای توجیه این سخن می‌گوید «اغلب اوقات حوادثی در طبیعت اتفاق می‌افتد که با آن‌که نتایج بسیار مهمی دارد بذهنی مثنی مردم سطحی و مهمل - که بیهوده رنج تاریخ نویسی بخود می‌دهند - حوادث است برما مجهول می‌ماند ومانندانیم چرا امپراطوری‌ها سقوط می‌کنند و چرا سلطه و سیادت از ملتی به ملتی دیگر منتقل می‌شود و چون ما آن نقطه مجهول را نمی‌شناسیم از بروز وقایع و حوادث تاریخی مبہوت و حیرانیم و علت آن را درک نمی‌کنیم در صورتی که اگر پرده از آن راز برگیریم حدسیات و تصورات باطل ما دگرگون می‌گردد و حقیقت جلوه‌گر می‌شود» (۸). کلید بسیاری از این معماها درست ساختن روحی بشر است، بنابراین شناختن عواطف و هیجانات روحی آدمیزادگان راهنمای بسیار خوبی است که منشأ بسیاری از ناراحتی‌های جوامع را در آنجا می‌توان یافت، بدین جهت چنین تاریخی نمی‌تواند در رویدادهای زندگی یک گروه خاص خلاصه شود. آتش - سوزیهای وحشتناک و خانمانسوز، همه در آغاز از جرقه‌ای ناچیز بوجود آمده‌اند. برشردن زبانه‌های مالی و جانی آنها نمی‌تواند جلوه آتش‌سوزی‌های بعدی را بگیرد بلکه باید به جستجوی عاملی رفت که نخستین جرقه را بوجود آورده است و بدین‌سان است آتش جنگها و خونریزی‌ها که بخشی بزرگ از تاریخ بشر را دربر گرفته است.

غفلت از این اصل اساسی موجب خواهد شد که مورخ، تدبیری زیاده و کامل از حادثه‌ای بوجود آورد که در هر حال مجسمه‌ای بیش نیست. آنچه در این جا مهم است نمایش حرکات خفیف و ظریف نبض آن است و توجه به «پریدن‌های رنگ» و «تپیدن‌های دل» و گرنه حاصل آن همه قیل و قال هیچ در هیچست. علاوه بر این، ظواهر امرگاهی چنان چهره حقیقت را می‌پوشاند که بی‌بردن به حقایق بسی دشوار می‌شود و همین جا بزرگترین یرنگه یک محقق است زیرا که اگر کوچکترین غلظتی روا دارد، دیده درون‌بین او مسحور حادثات بیرون می‌شود و یکباره از شاهراه حقیقت به دور می‌افتد.

مثالی که آناطول فرانس به‌کلیه درین باره آورده شاهد خوبی بر مدعا بشمار میرود: فیلسوفی در راه سیاحت خود «از دره خنک و سبز و خرمی می‌گذشت و صدای زنگ گردن گاوان دره‌های صاف دره منعکس بود. حکیم سیاح در جوار کلبه دهقانی و در پای درخت بلوطی بروی نیمکتی نشست. در آستانه آن کلبه، زنی به‌کودک خرما سال خود شیر می‌داد. پسر جوانی با سگ بزرگی بازی می‌کرد و پیرمرد کوری بادهان نیمه‌باز در آفتاب لمیده بود» (۹). صاحبخانه برای حکیم نان و شیر آورد و او ازین همه صفا و آسودگی آنان تعجب کرد و گفت: «من از صمیم قلب به شما تبریک و تهنیت می‌گویم، راستی همه چیز در میان شما بوی نشاط و اتحاد و دوستی می‌دهد» (۱۰) اما هنوز سخن خود را

تمام نکرده بود که «چویان جوانی درحالی که بانی لیک خود سرود مهبجی می‌نواخت از برابرش گذر کرد. حکیم پرسید این چه آهنگ پرشوری است که میزنی؟ چویان گفت: این سرود جنگی است که برضد قوم مارسونی ساخته‌اند، مردم اینجا همه این سرود را می‌خوانند و حتی بچه‌های کوچک هم پیش از آن که زبان به تکلم باز کنند این سرود را می‌دانند» (۱۱). حکیم علت این نفرت و دشمنی را پرسید و جوان پاسخ داد که: «آنان با ما همسایه‌اند، و چون حکیم با شگفتی تمام گفت: «اینهم دلیل شد؟» (۱۲)، جوان پاسخ داد که: «البته! همسایه یعنی دشمن و این هر دو باهم فرقی ندارند. شما آن مزرعه را که وصل به مزرعه منست می‌بینید؟ آنجا از آن مردی است که در دنیا منفورترین دشمن منست. پس از او بدترین دشمنان من ساکنین آن دهی هستند که در شیب مقابل دره و در پای درختان «قان» واقع شده است. در این دره تنگ - که از همه طرف محصور است - جز آن ده و دهی که من ساکن آنم، آبادی دیگری نیست. مردم این دو ده باهم دشمنند و هر وقت جوانان ما به جوانان ایشان بر بخورند یکدیگر را با فحش و کتک استقبال می‌کنند... مگر شما معنی وطن پرستی را نمی‌دانید؟ من که از حلقوم خود بجز این دوفریاد آشنین صدایی بر نمی‌آورم که: زنده باد قوم پنگوئن، مرده باد قوم مارسون» (۱۳).

همین کینه‌های بیهوده و حیوانی - که ناآگاهانه با شیراندرون می‌شود - جز باریختن خونهای گرم بیرون نمی‌آید و مجموع این‌ها تاریخ را بوجود می‌آورد اما در پشت این صحنه‌های وحشت و مرگ باید به جستجوی صحنه‌های خوب آلودگی رفت که نخستین سنگ‌های بنای ویرانی و جنگ را استوار می‌سازند. این آشنایی با روح تاریخ است و چنانکه گفتیم به قومی معین اختصاصی ندارد. نظیر همین صحنه‌ها هم‌اکنون در ایرلند، خاورمیانه عربی و آسیای جنوب شرقی و... به نحو زنده‌تری وجود دارد و برآسی اگر چنانکه آناطول فرانس می‌خواهد علل این تجربه‌های تلخ و خانمان برانداز برای مردم روشنی شود «شاید از همین راه عاقلتر شوند» (۱۴). هدف اصلی نویسنده کتاب همین است. بدین جهت وی عوامل اصلی تضادها و اختلافات را با قلمی ساد و پاک مورد بررسی دقیق قرار می‌دهد و حرف حرف کتاب روح بشر را با دقت کامل مطالعه میکند بنابراین تاریخی که او نوشته است تاریخ هر قومی نیست اما تاریخ هیچ قومی نیست و علاوه بر تاریخ: سراپا انتقاد است و هر چند که موافقی از آن به تاریخ فرانسه بازمی‌گردد، همه آن برای همه ملت‌ها قابل تطبیق است و ما اکنون به بیان و نقد مهمترین مباحث آن می‌پردازیم:

داستان آفرینش انسان

تاریخ علم و ادب و روایتی بشر، منشاء بسیاری از حوادث جهان است که تمایلات و عواطف درونی، اجزای آنرا تشکیل می‌دهد و درحقیقت یکی از عوامل سازنده تاریخ همین کشش‌ها و کوشش‌های درونی انسان‌هاست. از این رو همه مذاهب بیش از هر چیز توجه خود را به بیان آفرینش انسان و شرح حساسیت‌ها و تمایلات روحی وی اختصاص داده‌اند، بدین جهت شناختن نظریات هر دین در این خصوص راه شناختن فلسفه کلی آنرا کاملاً روشن می‌سازد. شاید با توجه به همین اصل بوده است که آناطول فرانس نیز برای موشکافی نظریات خود، انسان را آنطور که تصور می‌کرده، خلق نموده و آنگاه با صراحتی عجیب و با کمک نیش انتقاد وطن، به تشریح جنبه‌های گوناگون شخصیت وی پرداخته است. داروین از راه فرضیات علمی سلسله تکامل بشر را در آغاز به‌میمون می‌رساند ولی آناطول فرانس با کمک طنز، انسان را شکل مسخ شده پنگوئن‌های قطبی می‌داند و در این انتخاب البته هدفی معین داشته است. برآستی که سینه‌های سبروشکم برآمده این مرغان بی‌آزار - که در سردترین نقاط زمین دور از هیاهوی انسانها زندگی می‌کنند - و طرز راه رفتن متکبران و «کله‌های بوکشان» چقدر به آدمیان مغرور شبیه است و روش اجتماع و اشارات مبهم و نجوای آنان تا چه اندازه به فرزندان آدم همانند است. سن مائل کشیش بعضی برخوردها با آنان گمان کرد که «مردمی هستند که در این جزیره به قانون طبیعت زندگی می‌کنند» (۱۵). بعقیده بنده آناطول فرانس منت بزرگی

جزیره شما کوچکترین اثری از قتل و جنایت و کمترین نشانی از غارت و چپاول نیافتیم، نه سری از دشمنان شما را به دار آویخته دیدم و نه گیسویی از بدخواهانان را به ستونهای بلند یا به دروازه‌های دهکده بسته. اگر چه به نظر من شما از هنر بویی نبرده‌اید و از صنعت فلزکاری نیز اطلاعی ندارید ولی دل شما پاک و دست شما معصوم است و حقیقت باسانی در روح شما رخنه خواهد کرد.»

در چنین مواردی انسان انتظار دارد که موجود نخستین نمونه‌ای از شرارت‌ها باشد ولی پس از دیدن شدن روح انسانی، دست از آن حیوانیت‌ها بردارد و در واقع «آدم» شود بمصداق گفته مولوی که:

مردم از حیوانی و آدم شدم / پس چه ترسم، کی زمردن کم‌شدم

اما در نظر آناطول فرانس این امر کاملاً برعکس است - برای همین منظور پنگوئن‌ها را - که نمونه‌ای از بهترین مرغان آزاره و بی‌آزارند - انتخاب کرده و نشان داده است که پس از غسل تعمید به جای «آدم» شدن، «پست تر و حیوانتر» از پیش شده‌اند و این در واقع حقیقتی است که در روزگار ما روح انسانهای واقعی را سختی می‌آزارد و سوهان می‌زند.

داستان مسخ مرغان قطبی، فلسفه آفرینش را در مذاهب مختلف بیاد می‌آورد که اغلب، دوگانگی وجود بشر را با تشبیهاتی دیگر بیان کرده‌اند و معمولاً خلاصه نظر باتشان این است که:

روح خدایی + حیوانیت (ماده) = انسان

و آناطول فرانس بطور خلاصه این عقیده را ثابت کرده است یعنی این

که:

درندگی و حیوانیت بیشتر + حیوانیت = بشر

پراسنی هم در بسیاری از موارد چنین است تاجایی که سن مائل کشیش هم در داستان، اعتراف کرده است که: «از روزی که تبدیل به انسان شده‌اند کمتر به راه عقل و خرد می‌روند. اینان وقتی که مرغ بودند جر در فصل عشق و زناشویی باهم نزاع نمی‌کردند ولی حالا هر روز و هر ساعت باهم درجنگند... و حال بینی که چندرازان عظمت روحی و صفای اخلاقی سقوط کرده‌اند» (۱۶).

بگذریم، سخن از آفرینش انسان درمیان بود، آفرینشی که قائم جادوی نویسنده کتاب بازیابی تمام آنرا مجسم ساخته است. سن مائل کشیش پس از دیدن پنگوئن‌ها از خدا خواست که آنانرا بصورت انسان درآورد. بالاخره با هرمتقتی بود فرمان مسخ پنگوئن‌ها به سن مائل ابلاغ شد و او نیز پس از «ندبه» وزاری، دعا کرد و بنام خدای یگانه به پرندگان قطبی فرمان داد که: «آدم شوید! فوراً مرغان قطبی مسخ شدند، بیشانی آنها پهن و سرشان بشکل گنبد گرد شد، چشمان بیضی شکلشان بیش از پیش بر روی دنیا باز شد، بینی دراز و بلندی از چاک منخرین آنها سر برآورد. منقارشان تبدیل به دهان شد و از آن، سخن بیرون آمد. گردنشان کوتاه و ضخیم شد، بالشان به بازو و ساقشان به پا تبدیل گردید و یک روح مضطرب در سینه آنان جا گرفت.»

بدین سان می‌بینیم تنها چیزی که پس از مسخ به این حیوانات افزوده شد همین «روح مضطرب» بود و گر نه در «نقش هیولاتی» چیزی از آدمیان کم نداشتند و ما درمباحثی چند خواهیم دید که این «انسان» تازه چگونه با دوگانگی وجود خویش آشنا می‌شود و در برابر کششهای مثبت و منفی چگونه عمل می‌کند اما پیش از آن باید به چند مطلب دیگر نیز اشاره کنیم تا همه عواملی را که در دستگاه آفرینش آناطول فرانس وجود دارد بشناسیم.

خلقت زن:

بیش ازین که موضوعات جدی‌تر را مطرح کنیم بهتر است که نظر آناطول فرانس را درباره زنان و خلق و خوی آنان بیان کنیم زیرا در داستانهای مذهبی بنی اسرائیل و اسلام نیز زن نخستین موجودی است که گول می‌خورد و برای تصاحب آن، اولین خون ناحق بر زمین می‌ریزد. اساساً به سبب حساسیتی که مردان نسبت به زنان دارند در بسیاری از رویدادهای جهان، جای انگشت زنی نهفته است تا بدانجا که در کتابی خواندم که اگر حوادث

بر همه آمیزادگان نهاده که مرغانی به این بی‌آزاری و دوست داشتنی را به عنوان قالبهای بی‌روح آنان انتخاب کرده است زیرا اگر پنگوئن‌های او را قبل از غسل تعمید با آدمیان بیخرد مقایسه کنیم بی‌گمان پنگوئن‌ها در ارزش و احترام، فرسنگها جلوتر از آنان خواهند بود چرا که نه درنده خویی بشر را دارند و نه دیگر صفات زشت او را. نویسنده کتاب خود بدین امری برده و در مقایسه آنها با بشر به زبان سن مائل کشیش چنین گفته است: «ای ساکنین جزیره! اگر چه قامت ناموزون شما کوتاه و ناراست ولی شباهت شما به نمایندگان مجلس سالی یک کشور جمهوری متمدن بیش از یک مشت ملاح و ماهیگیر است. با این وقار بی‌سابقه و این سکوت احترام‌آمیز و این آرامش و صفای ظاهر، گویی کشیشان بزرگ معبد «ظفر» روم و با فلاسفه عالیقدر دانشگاه آتن هستید که برای این سنگهای بزرگ جمع شده‌اید و مباحثه علمی می‌کنید. با این وصف شکی نیست که شما نه علم و دانش آنانرا دارید و نه نبوغ و استعدادشان را ولی شاید در نظر خداوند بر آنان برتری و رجحان داشته باشید. من حلس می‌زنم که شما باید مردمی ساده و آزاره و خوش قلب باشید زیرا در طول سیاحت خود در سواحل



د. علی‌اکبر

گیتی را در کتابی خلاصه کنند و بخوانند آن کتاب را نیز در يك کلمه بریزند ، هیچ لفظی بهتر از «زن» نمی‌تواند عهددار این وظیفه گردد . نویسنده کتاب نیز چنان به نقش زنان در ساختن تاریخ معتقد است که گاهی « نیمکت فزنی معتوقه يك رهبر» را بنیان‌گذار بسیاری از حوادث جهانی می‌داند (۱۷) . بیهوده نیست که در آفرینش زنان ، حتی موجوداتی ساخته است که نیمی می‌مانند و نیمی زن و شاید بتوان این‌را جالبترین و مناسب‌ترین پیوند اعضا دانست . علاوه بر « زن‌مار» و « زن ماهی» ، موجودات موزی دیگری را می‌شناسد که «زنان بالدارند» و « این زنان بالدار و قیحترین حیوانات عالمند» و « مخلوق عجیبی هستند که بدنشان بشکل مرغ و سرو سینه ایشان به شکل زنی است ؛ بی‌حیایی و بی‌شرمی و لجبخت و خیرصری آنان از طبیعت زنانشان ناشی شده است چنانکه ویرژیل شاعر شهیر روم در کتاب «اَنابید» خود بدین نکته اشاره کرده است . این پتیاره‌های وحشی در لعنت خدا بر حوا شريك و سهیمند» (۱۸) .

در برابر زنان ؛ هرچاکه مردان به مقتضای کارهایشان «هیکل مونثی داشته باشند» ، بدنشان از دیک است یا ناقوس یا ساعت دیواری یا قفسه پر از غذا یا ظروف آشپزخانه یا بالاخره از خانه بزرگی که از ورای درون‌چرخه‌های آن‌اشخاصی که با مرخان‌داری مشغول بودند دیده می‌شده‌اند (۱۹) . بهر حال در داستان جزیره پنگوئن‌ها نیز نخستین موجود مسخ شده‌ای که فریب می‌خورد «زن» است و آن هم در برابر وعده‌های مردی که در برابر او اعتراف می‌کند به این که « بوسیله فهم و هوش خود » دست از پیشه‌های عادی و مبتدل و پرزحمت « کشیده و به نزدی روی آورده است (۲۰) . همین زن شیطان صفت پس از مدتی با نیرنگ‌های استاده‌ها هزاران مرد بخرد را می‌فریبد و از تصدق گولی آنان نان و مقام فرزندانش را برای قرنها فراهم می‌کند و بعد از مرگ نیز در شمار مقدسان و معجز- نمایان جای می‌گیرد و با همه کامجویی‌ها و هوسرانی‌ها «دوشیزه مقاس آسمانی» نام می‌گیرد (۲۱) .

و اینست سخن نهایی آناطول فرانس درباره این موجود لطیف که دشمن‌ترین مردان را در برابر زیبایی خویش جادو می‌کند و به زانو درمی‌آورد : « زن به‌شابه دام ماه‌انه‌ای است که در سر راه مردان گسترده شده و همین‌که مرد آن را بوکرد گرفتار خواهد شد . افسوس که قوه جاذبه این جنس لطیف از دور موثرتر از نزدیک است » (۲۲) .

نقش شیطان

گنتمیم که در دستگاه آفرینش آناطول فرانس هم انسان يك جنبه حیوانی و يك روح انسانی دارد و همین نشان دهنده دو نیرو و کشش متفاوت در وجود آدمی است . میلی به سوی نیکیها به نام عقل و گرایش به سوی بدیها به نام نفس . دشواری از آنجاست که انسان گاهی بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و در انتخاب یکی از دو راه مردد می‌ماند و در درونش جنگ عقیده‌ها درمی‌گیرد و به تعبیری دیگر نبرد خدا و شیطان آغاز می‌گردد ، شیطان بویژه در دین اسلام مخالف ایمان و اطاعت کورکورانه است و مظہیر منطقی انعطاف ناپذیر و موجودی نژاد پرست ؛ چنان که با خداوند هم در مورد سجده آدم به جدل پرداخت و علامه شهرستانی سخن شیطان را درین مورد چنین آورده است : « ... این که من می‌گویم بصیرت است ؛ مقدمانی مسلم ، نتیجه ضروری . مسلم هست که مرا از آتش آفریده ؛ مسلم هست که آدم را از گل آفریده ؛ مسلم هست که آتش شریفتر از گل . سجودم اورا چرا ؟ فضل او بر من چرا ؟ » (۲۳) .

در داستان آناطول فرانس هم شیطان نقشی بدین‌گونه برعهده‌دارد و علاوه بر آن «در الهیات» هم «ید طولایی دارد» (۲۴) و شگفت‌آور است که همیشه در لباس روحانیان ظاهر می‌شود اما بیش از «مسبب‌الاسباب» به «اسباب» توجه دارد و بسیار واقع‌گرا است فی‌المثل باسن مائل کشیش می‌گوید : « پدرجان ! آیا معقول است که کسی دست رویهم بگذارد و به جای این که گرفتاری های شخصی را با عقل و تدبیر و حزم و احتیاط ذاتی برطرف

سازد » چشم به آسمان بدوزد و انتظار کمک ویاری در هر کاری از قادر متعال داشته باشد ؟ ... آیا بسن سکان و دکل و شراع و یره به‌قاییق سنگی بمنظور تسریع در امر شریفی که در پیش داری ، حزم و احتیاط و عقل و تدبیر ذاتی نیست ؟ » (۲۵) بالاخره هم پدر مقس را در برابر دلایل استوار خویش به زانو درمی‌آورد و به همین مقدار از ایمان وی می‌کاهد . ایمان در زندگانی بشر متعین روز بروز سست‌تر می‌شود و آناطول فرانس هم با خلقت شیطان خود ، همین امر را ثابت می‌کند چرا که شیطان واقعا سکان زندگی آدمیان را به‌دست می‌گیرد و درست بر نقطه حساس روحشان انگشت می‌نهد ، او می‌داند که اغلب مردان در برابر کششهای جنسی خویش ناتوانند و بدین سبب پس از اغوای سن مائل برای اجرای مرحله دوم نقشه خود از صحنه‌های هیجان‌انگیز کمک می‌گیرد . قدرت بیان نویسنده کتاب درین توصیف بحدی است که از یکایک کلمات و در سراسر ترکیب آنها بوی شهوت به مشام می‌رسد و از مجموع آن‌ها صحنه‌ای بوجود می‌آید که گویی نقوش الفیفا بردیوار خیش خانه مسعود غزنوی نقش کرده‌اند . تشبیهات رنگ جنسی بخود می‌گیرد و حتی بادبان برآمده کشتی به « پستان‌ژولون» تشبیه می‌شود :

پس از آن که سن‌مائل کشیش به اغوای شیطان در قایق بادبانی لشت « لاولوگ با سرعت بیفتندی به سوی دریا‌های افسانه‌ای می‌گریخت ، در یرتو ماهتاب یران دریایی شمال یا دو بیکران که نیمی از نشان به‌شکل دختران بزی‌بیکر بود با گیسوان کنده رنگ پیدا شدند و گردن سفید مرغی و کفل گلی رنگ خود را بالا گرفتند و بادم زمردین خویش برامواج کف‌آلود دریا تازانه زدند و همگی باهنگی دل‌فریب و موزون باین نغمه زلیا مفرم شدند :

بکجا می‌گریزی ای سن‌مائل محبوب ! ؟

درین قایق افسارگسیخته خود -

که همچون پستان «ژولون» آتیه یونانی ...

که از آن خط کشتگان بیرون جهید -

بادبان تو برآمده است ... ؟

سین لحظه‌ای چند سن‌مائل را با قیقه‌های موزون خود در پرتو ستارگان دنبال کردند » (۲۶) . این در واقع نوعی دهن‌کجی به کشیش ساده و باخداست که نمی‌خواهد دست از توکل بخدا بردارد و به استفاده از توایم موجود روی آورد .

در جایی دیگر شیطان عملا و با قاطعیت نشان می‌دهد که دین و قوانین اخلاقی هرچه بشر را بیشتر از طبیعت خود دور کنند ، نتیجه بعکس بدست خواهند آورد ؛ مثلا هرچه بدن زنان بیشتر در زیر جامه پوشیده شود ، شهوت انگیزتر خواهد شد . درین‌جا شیطان تجسمی است از نیروها و تمایلات طبیعی انسان ؛ میل‌هایی که با سادگی طبیعی جلوه‌گر می‌شود و از هرگونه تصنع بدور است . نتیجه آن که راه دین و اخلاق عوضی به فساد می‌انجامد و همه در سرها زائیده آست :

هنگامی که پنگوئن‌ها مسخ می‌شوند ، سن‌مائل کشیش به فکر تهیه لباس برای آنهاست زیرا می‌اندیشد که «از ساعتی که این مرغان قطبی تبدیل به آدم شده و به خانواده ابراهیم پیوسته‌اند در لعنت خدا بر حوا سهیمند و می‌فهمند که ستر عورت ندارند در صورتی که پیش از آن درک این مطلب نمی‌کردند . شیطان - این نماینده عقل مصلحت اندیش انسان - می‌گوید : راست است پدرجان این طفلکها لختند ولی آیا شما گمان نمی‌برید که لخت گذاشتن آنها بهتر باشد ؟ چه لزومی دارد که به‌ایشان جامه بپوشانیم ؟ اینان اگر لباس بیوشند و مطیع قوانین اخلاقی بشر گردند ، دچار کبر و نخوت فوق‌العاده‌ای خواهند شد و ریاکاری و قساوت بیحد و وصفی پیدا خواهند کرد » (۲۷) ، « پدرجان ! قوانین اخلاقی ، بشر را - که حیوانی بیش نیست و می‌داند که غیر از حیوان زندگی کند و این بی‌شک مقتضای طبع اوست . از طرفی این قوانین خوش‌آیند طبع بشر است و ایجاد آسایش روحی برای او میکند لیکن چون انسان ذاتا مغرور و ترسو و به لذت و شادی آزمند است ، از چیزی که مخالف مقتضای طبع او باشد بطیب خاطر اطاعت می‌کند و بدان

بر باد داد» (۳۴) . توجه به همه فصول کتاب نشان می‌دهد که شیطان ، در آفرینش آناتول فرانس ، موجودی صدرصد منطقی است که می‌خواهد به‌جای توجه به ماوراءالطبیعه ، در طبیعت زیست کند و از نیروهای طبیعی کمک بگیرد و می‌بینیم که در بسیاری از موارد هم حرفهایش قابل قبول و درست است ، نویسنده کتاب بدین‌گونه ثابت کرده است که آنچه در ذهن مردم (شیطان) نامیده می‌شود ، یعنی چیزی که سبب انحراف بشر به سوی نادرستی‌ها می‌گردد ، نیروهای باطنی اوست که هرچه از طبیعت به سوی «تلبیس» پیش رود بیشتر خود را در پنجه های آن جذب می‌کند و هوس‌ها گرفتار می‌سازد و مهمتر این که ترس از عذاب و موانع مذهبی نمی‌تواند آنچه را «گناه» می‌نامند از میان بردارد .

ریگی به کشف طبیعت ...

انسان در طول زندگی خود بر کره زمین با صائلی روبرو می‌گردد که هزاران سؤال را در ذهنش مطرح می‌کند . دیدن تضادهای اجتماعی و تفاوت‌های طبیعی است که حافظ را به اعتراض وامی‌دارد و خطای قلم صنع را با نظر خطاپوش پیر خویش می‌پوشاند و خیام را برمی‌انگیزد تا سخت‌ترین جدال لفظی را در نوع خویش با خداوند آغاز کند و بصراحت بگوید که اگر طبیعت ریگی به کشف خود ندارد اینهمه تضاد چراست ؟ ازین گذشته درین محدوده‌های ذهنی و جبر طبیعی و اجتماعی - که در هر حال منکر بسیاری از آنها نمی‌توان شد - آمدنی و رفتنی است و آنوقت ترس از عذاب آخرت هم قور بالا قوز است و دردی روی دردهای دیگر . البته پرداختن به این موضوع مجال وسیعتری لازم دارد و می‌دانیم که هر مذهبی کوشیده است که به اندازه جهان‌بینی خود راه حلی برای تضادها و بقول حافظ «خطای قلم صنع» بیابد اما معمولاً اگر هم پاسخها انسانرا از لحاظ منطقی محکوم کند نمی‌تواند در دل ایمان بیافریند . در کتاب جزیره پنگوئن‌ها نیز این‌گونه بحث‌ها با تمثیلی زیبا مطرح شده است . سخن از آنجا آغاز می‌شود که خداوند در بهشت انجمنی از بزرگان روحانی تشکیل می‌دهد تا نظریه خویش را درباره غسل تعمید مرغان قطبی بیان کنند . سخنانی که آناتول فرانس از قول خداوند نقل کرده است نشان‌دهنده نظریه او در خصوص آفرینش است و «چرا»هایی که به ذهن هر متفکری می‌رسد . در قسمتی ازین گفتگو کشی به عنوان اعتراض به خداوند می‌گوید : « ... البته در این چیزها

می‌نارد و اساس نظم و امنیت فعلی و سعادت آینده خود را بر آن می‌گذارد ... لباس پوشاندن به تن پنگوئن‌ها متضمن نتیجه بزرگی است . توضیح این که اکنون وقتی يك مرد پنگوئن خواهان زنی می‌شود ، بدیهی است که خود میدانند چه می‌خواهد و تمایلاتش محدود با شنایی و شناسایی کامل و صحیحی نسبت به شیء مطلوبست ... هم‌اکنون دوسه زوج از پنگوئن‌های شما در ساحل دریا و در جلو آفتاب به عشق‌بازی مشغولند ... ببینید که با چه سادگی و صفای خاطری یکدیگر را در آغوش می‌کشند ، هیچکس توجهی به آنان نمی‌کند و خود ایشان نیز به هیچ وجه در بند عمل خود نیستند . حال اگر زنان پنگوئن ستر عورت کنند مرد پنگوئن اطلاعات کافی و صحیحی از آنچه او را به سوی زنان جذب می‌کند نخواهد داشت و تمایلات مبهم و غیر مشخص وی به صورت هزارگونه خواب و خیال درخواهد آمد و آنوقت است که بی به عشق و دردهای جانگداز آن خواهد برد ... در این ضمن زنان پنگوئن نیز چشمان خود را به زیر خواهند انداخت و لب خواهند گریخت و عشو‌ها خواهند فروخت و چنان حالات مرموزی به خود خواهند گرفت که گویی در زیر جامه یا حجاب خود گنجی نهفته دارند » (۳۸) .

آنگاه شیطان برای اثبات عقیده خود زنی متوسط از پنگوئن‌ها را انتخاب می‌کند و به او «لباس» می‌پوشاند . شاید منظور آناتول فرانس ازین لباس پوشاندن توجیه نوعی «تلبیس» باشد و در هرگونه ساختن حقایق . بهر حال شیطان زن را می‌آراید و لباس برتش می‌کند و دخترک در حالی که «کمرش را فر می‌دهد» براه می‌افتد (۳۹) . دخترک در این حال چنان در نظر مردان ، زیبا جلوه می‌کند که بسیاری از آنان به دنبال وی به حرکت می‌آیند چنان که خود شیطان هم عاشق بیقرارش می‌شود . زنی که پیش از آن بقول شیطان «شبهت به ماشین راه رفتن بیش از ماشین عشق و هوس» (۴۰) بود چنان خیال انگیز می‌شود که شیطان اعتراف می‌کند که «نمیدانم دامن زیبای او بر جذب سرنش افزوده و آنرا باین سادگی و دلربایی نشان می‌دهد و یا موضوع دیگری در بین است ؟ راستی که من خود راز این مطلب را درک نمی‌کنم ولی میدانم که اگر ویرا در آغوش کشم بر قلعه کوه شهوت و لذت بشری دست خواهم یافت » (۴۱) . بدین سان نویسنده کتاب خود آرای‌های شهرت‌شیمان و فریبندگی‌های تمدن را به باد انتقاد گرفته است و وسیله رهایی بشر را ازین همه هوس و گرفتاری ، سادگی و توجه به طبیعت انسانی دانسته است . بهر حال «اولین حجابی که بر اندام دخترک آلتا» پوشانیده شد « بجای آن که عصمت و ناموس قوم پنگوئن‌ها را محفوظ بدارد،

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید بتوان گفت که این کتاب یکی از بهترین و جذاب‌ترین آثار است که تاکنون در این زمینه در ایران منتشر شده است . نویسنده با سادگی و صمیمیت ، به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته است .



برمان نسبت به هیات ... با موفقیت شناخت ما ، شمن تنها رمان است که اجازه می‌دهد آن بیچیدگی استخوانی می‌دهد ، آتش ملود در این حیطه به چنین اترسیده .

سؤال - اکنون که به دوران ی رسیدیم به فکر می‌کنیم مرد چینی یونانی ... روزگاری



ایمان

منطقی هست که شایسته همان ذات کبرایی واجب‌الوجود و عقل و منطق کل یعنی خداوند لایزال است معیذا سرگذشت اسف انگیز من ثابت میکند که بدبختانه در عقود مذهبی، تشریفات ظاهری براساس برتری دارد و من عاجزانه از درگاه مسألت دارم که آیا ممکن است به حکمت و دانیایی خود درماتی برای این درد بیندیشند؟ خداوند پاسخی میدهد که عذر بدتر از گناه است: «اگر قرار می‌بود که در عقود و اعمال مذهبی اساس و اصل بر تشریفات ظاهری برتری و رجحان داشته باشد، بازار روحانیون به ورشکستگی دچار می‌شد» (۳۳). کشیش دوباره التماس می‌کند و دلیلی قاطع‌تر از دلیل خدا ارائه می‌دهد:

«باری تعالی! تجربه تلخ این بنده شرمسار را باور کن - هر اندازه که اعمال مذهبی و مقدس تو مقید به تشریفات و رسوم ظاهر باشد مشکلات و موانع بیشتری در راه اجرای عدالت آسمانی تو ایجاد خواهد شد» (۳۴): اما پروردگار بازمه سرسختی نشان می‌دهد و بی‌گفتگو انسان را با هزاران سؤال در ذهن خود روبرو می‌سازد، چون خدا چنین پاسخ می‌دهد: «پس از آنکه آفتاب نوبت و چهل مرتبه دیگر به دور زمین گشت دیگر در روم یک کشیش محض نمونه که زبان لاتینی بداند پیدا نخواهد شد و در کلیسا هنگام خواندن دعا دست بدامان کسانی چون ... خواهند زد و شما می‌دانید که اینان نه تنها فرشته نیستند بلکه شیاطین مطلقند ... راستی هر وقت فکر می‌کنیم که در آن ایام با چه آداب غلط و نادرت و با چه لیجه‌های زنده و زشتی میلیونها نوزاد را غسل می‌دهند از وحشت برخود می‌لرزیم» (۳۵). این جملات که از سرچشمه طبع آناطول فرانس از قول خداوند نقل می‌شود شدیدترین انتقادی است که از تشریفات بیهوده دینی بعمل می‌آید. گویی هزاران روحانی مسلمان را نیز می‌بیند که بیش از وجود خدا و دفاع از حق و حقیقت در بند درست خواندن اوراد و ادعیه هستند و در حال تشریح احکام غسل و درین حال به قول ابرج میرزا دست از پیچه برنی دارند اما «ماهیه» را بکلی رها کرده‌اند. حقیقت آن است که انسان با خواندن گفتار آناطول فرانس به خود می‌گوید: خوب، اگر طبیعت اینقدر از آینده نگرانست چرا سر قلم را برنی گرداند؟ و چرا او که بر همه چیز تواناست، علاج واقعی را قبل از وقوع نمی‌کند؟ آیا مسأله جبر و اختیار درین جا باشد بدترین صورت خود مطرح نیست؟ خدا می‌داند که مأمور اجرای فلان دستور او هستیم اما جلو ما نمی‌گیرد و تازه در پایان هم باید در انتظار عذاب آخرت باشیم و درک اسفل السافلین !! ...

سخنان خداوند درباره پنگوئن‌ها نیز همین حال را دارد. او آشکارا اعتراف می‌کند که مرغان قطبی نمی‌توانند پس از آدم شدن و طایف دینی خود را انجام دهند زیرا قوانین ازلی چنین مقرر نداشته است. (۳۶). بالاخره پروردگار برای آن که بحث‌های تند مقدسین پایان یابد می‌گوید که پنگوئن‌ها به‌صورت انسان «تنها راهی است که با نقش‌های جاوداتی و ازلی سازگار است ... و پنگوئن‌ها به آدم تبدیل خواهند شد. این ازهم اکنون معایبی برای این کار پیش بینی می‌کنم مثلاً بسیاری از این انسانهای جدید مرتکب گناهایی خواهند شد که اگر همان مرغ قطبی بودند نمی‌کردند؛ سرنوشت آنان بر اثر مسخ و تبدیل مسلماً نامطلوب‌تر از روز قبل از غسل تعمید و دخول به خانوادهٔ ابراهیم خواهد شد ولی مقدر چنین است که ما پیش‌بینی و پیش‌گویی خود را فدای آزادی و اختیار ایشان نکنیم و برای آن که به آزادی نوع بشر تعدی و تجاوز نشده باشد ما علم خود را موقتاً فراموش می‌کنیم» (۳۷). براساسی خنده‌آورتر ازین نمی‌شود که کسی را بدون آنکه بداند و بخواهد به دروسری بزرگ دچار کنیم و بگوییم: بله، ما خبر از عاقبت کار داریم ولی فرض می‌کنیم که خبر نداریم تا آن شخص بتواند آزادانه خود را در آتشی که ما برایش روشن کرده‌ایم بیندازد و تازه آنوقت مجازاتش کنیم که چرا باین راه قدم نهاده است !!

اگر بخواهیم هر یک از جملات خدا را که از قلم انتقاد آناطول فرانس نقش گرفته است درین موارد بشکافیم بناچار بحث‌های تند فلسفی بیش خواهد آمد که فعلاً در حوصلهٔ این گفتار نمی‌گنجد اما یک نکته را مسلم می‌سازد و آن آشکار شدن ریگی است که به کتش طبیعت است زیرا اعترافی ازین

صریح‌تر نمی‌شود که می‌گوید همهٔ جر و بحث‌ها و «چشم و ریش» کنند کشیها در انجمن‌های مذهبی در حضور او بوده و باوجود این نمی‌گذاشته است که هیچیک مغلوب شوند (۳۸). یعنی چه؟ آیا حرف همهٔ آنان درست بوده است یا این مشاجرات بیهوده مغلوب خداست؟ اگر «هیچیک مغلوب نمی‌شدند» پس تکلیف حقیقت چه می‌شد؟ *

داستان مشاجرات قدیسین بهشتی و گفتگوی آنان با خداوند شباهتی زیاد به داستان آفرینش «آدم» در کتب مقدس دارد زیرا در این کتب نیز پس از این که پروردگار تصمیم خویش را برای آفرینش آدم و خلیفه قرار داد وی در زمین (۳۹) به فریشتگان باز می‌گوید همه اعتراض می‌کنند که خداوند! چرا باین کار تخم فساد را در زمین می‌کاری؟ (۴۰) و خداوند جواب می‌دهد که من چیزی را درین مورد می‌دانم که شما از آن خبر ندارید. (۴۱)

مذهب:

نخستین قانونی که بر جوامع اولیه انسانها حکمروایی داشت، روح مذهبی بود زیرا انسان ذاتاً به دنبال تکیه‌گاهی معنوی می‌گردد تا رنج غربت و تنهایی خویش را در این زندانکدهٔ روزگار فراموش کند اما هنگامی که با منطق «دو دو تا چهارتا» آشنا می‌شود، احساس درونیش مقهور پنجهٔ آن می‌گردد و خواهش‌های نفسانی نیز بر این آتش دامن می‌زنند. نیروی این حال بقدری است که کمتر کسی ممکن است - اگرچه برای مدتی اندک - زمام اختیار را از آن دست ندهد.

در داستان جزیرهٔ پنگوئن‌ها سن مائل کشیش نماینگر یک انسان صندر تند مذهبی صمیمی است که واقفاً به هر چه می‌گوید معتقد است و انصافاً هم بیش از آنچه از یک بشر معمولی انتظار می‌رود احساس و شخصیت خویش را حفظ می‌کند اما چندین بار در برابر منطق شیطان مغلوب می‌شود و ناخودآگاه خویش را به دست فریب او می‌سپارد. بهترین تصویر را خداوند ازین پیر مرد روحانی نشان داده است: «پیرمرد از پا افتاده‌ای است، گوشش نیه کرد و چشمش تقریباً کور است». (۴۲) به نظر بنده این تعبیر دارای مفهوم خاصی است زیرا سن مائل هیچگاه با چشمان خود اشتباه نمی‌کند اما گوشش در برابر منطق شیطان بارها پاشیاه می‌افتد. این نشان دهندهٔ نقطهٔ حساس هر فرد متدینی است و بسیاری از خرافات و انحرافات مذهبی از همین راه به انسان می‌رسد. ازین گذشته سن مائل هیچگاه حقایق را آنگونه که بودند درک نمی‌کرد بلکه بیشتر روی معتقدات و احساس درونی خود تصمیم می‌گرفت و گاهی به جهت ترس از سخن دیگران تغییر عقیده میداد، پس بی جهت نبود که خداوند گوشه‌ایش را لیمه‌گر توصیف کرده‌است و چشمانش را کاملاً کور، تاریک و تاریک بشر زاهدان و عابدان فراوانی مانند سن مائل وجود داشته‌اند.

وضع دینی پنگوئن‌های آدم شده هم بسیار جالب است. دین می‌خواهد احساسات و عواطف طبیعی آنان را با مطالب قوانین خود به‌بند کشد اما آنها در هر فرصتی از گم‌شدن دین می‌جهدند و فارغ از هردین و اخلاقی به ارضای هوسهای طبیعی خویش می‌پردازند و در این انحرافات مذهبی حتی زنان و مردان مقدس صومعه‌ها نیز مستثنی نیستند چنانکه همین مطلب موجب اشتیاق صومعهٔ «ایورن» شد زیرا زنان مقدس جزیرهٔ «گاد» که فضیلت و تقوی و تقدس دیرین خود را از دست داده بودند گاه و بیگاه به‌باقی‌نشته به ساحل ایورن می‌آمدند. کشیشان سن مائل نیز در همان خانه‌ای که آن پدر روحانی ساخته بود آنانرا با آغوش باز می‌پذیرفتند و نتایج وخیمی که از این مهمان نوازی حاصل می‌شد ارواح مقدس را جریحه‌دار می‌کرد. (۴۳) بیچاره سن مائل پدر مقدس درست مانند کسی که بخواهد شعله‌های آتش سرکشی را مهار کند، به‌این سو و آنسو می‌رود اما روی به هر طرف که می‌آورد، شعله‌های طرف دیگر سرکش‌تر از پیش سر با آسمان می‌کشد و اینجاست که خود اعتراف می‌کند که حتی مرغ شهوت در دل او نیز بیضهٔ

* نگیں - توجه داشته باشید که نویسندهٔ مقالهٔ آناطول فرانس را نسبت به خدا نقل میکند و نقل کفر، کفر نیست.

بسر نامش افزوده می‌شود. شگفتا: این دوشیزه مقدس!! که در زمان حیات خویش کشیشان را فریب داده بود پس از مرگ نیز قبرش بصورت دام فریبی برای پیروان کشیشان درمی‌آید: «جسد آن دوشیزه مقدس عاقبت بخیر در غاری واقع در ساحل اظلام و در قطعه زمین پرگل و سبزه‌ای مدفون بود. زائرین اولیه آن مرقده مقدس پسران و دختران آبادیهای مجاور آن غار بودند که ترجیح می‌دادند دوبه‌دو و آنهم به هنگام شب بر سر مزار آن مرحوم بروند. گویی زیارت و انجام‌نبرد و نیازهای مقدس مذهبی احتیاج به مکانهای خلوت و تاریک داشت» (۵۰). برآستی که سخنان آناتول فرانس درین مورد بزمان و مکانی خاص منحصر نمی‌شود و این درد عمومی جوامع بشری است... بگذریم، «اینجا معجزاتی بود که دوشیزه باکره آلکا در سینه صبح ابدیت پرافتخار خویش نشان داد، معجزاتی که به‌زیبائی و صفای سینه جلوه‌گر شد» (۵۱). کم‌کم «اسرار این غار مقدس همچون عطری روح‌پرور در سراسر آن منطقه پخش می‌شود و بزودی در حوالی آن، معبد و نمازخانه و مهمانخانه ساخته می‌شود و چندین کشیش در آنجا مستقر می‌شوند». نان‌دانی خوبی ساخته شد و معجزات سنت‌آور بروز هر روز بسبب هدایایی که بر سر مزارش می‌نهادند، بزرگتر می‌شد. «مثلا به‌زنانی که تا آن روز عقیم مانده بودند امید پیدا کردن اولاد میداد و یا ایشان را حامله می‌کرد و یا بخواب‌بیرمردان حسود و دل‌چرکین می‌آمد و ایضا افزون‌داری و غنث همسرجوانان که به خطا مظنون شده بود، مطمئن می‌ساخت و یا طاعون و وبا و سیاه‌زخم و قحطی و طوفان و بخصوص آژدها را از سرحدات مملکت دور نگاه می‌داشت» (۵۲). کم‌کم او را به‌عنوان «ملکه آسمانی و پیشوای مذهبی کشور بنگون» (۵۳) شناختند و استخوانیهای «این باکره آسمانی را با تجلیل و احترام به کلیسای بزرگ پایتخت انتقال دادند و در محراب معبد در میان ضریح متبرک بزرگی از طلا و میناکاری که به جواهر نفیس و رنگارنگ مرصع بود گذاشتند» و «شورای مذهبی آمار مدونی از شماره و خصوصیات معجزات آسمانی دوشیزه باکره سنت‌آور بروز عاقبت بخیر را در دفتر خاصی ترتیب داد و به ثبت رسانید» (۵۴).

عجیب این است که معجزات این «زن نابکار» که اکنون «باکره آسمانی» لقب گرفته بیشتر به نفع سایر زنان نابکارهاست و به‌نظر بنده این خود معجزه بزرگی است که باطبع او نیز سازگارتر است (۵۵) و عجیب‌تر آن‌که زنان بزرگان کشور بنگون پس از عمری کثافت‌کاری، دارایی خود را «سرازمگاه از دست دادند» و وقفی کردند (۵۶).

این گونه خرافات مذهبی که بحق پایه اساسی انحطاط بعضی از مذاهب و بوجوب کوتاهی بیش انسانیت سینحو بسیار شدیدی مورد انتقاد نویسنده کتاب قرار گرفته است و هر جا که کوچکترین قرصنی یافته بانیش تیز قلم توانی از طنز و طعن برپا کرده است. (مثلا در بیان جلسه فلاسفه و مقدسین در بهشت در مورد غسل تعمید مرغان قطعی یکی از جالبترین موقعیت‌ها برای انتقاد به‌دست آناتول فرانس افتاده است) (۵۷).

ملکه کروشا که حتی عاشق «میرآخور جوان» خود می‌شود و بطور کلی «همه‌وقت نمی‌تواند نفس‌آمار را به فرمان عقل درآورد» (۵۸) به‌قدری هدیه به‌معابد می‌دهد که حتی بر آن‌متصور نیست و برای «آمزش روح خود بقدری نماز مس» می‌خرد که «هر کشیشی در کلیسای بنگون تبدیل به شمع روشنی می‌گردد تا نظر مهرو آمزش خداوند را متوجه» او کند (۵۹).

به‌این ترتیب بتدریج خرافات مذهب جای علوم را می‌گیرد و برای نمونه کافی است گفته شود که یکی از کشیشان «بتنهایی ۴۰۰۰ جلد کتاب خطی یونانی و لاتینی را پاك کرد و ۴۰۰۰ نسخه از کتاب انجیل سن‌ژان برآنها نوشت» (۶۰). تعصب مذهبی‌کار را بدانجا می‌کشاند که اگر کسی جز در راه خشک کلیسا قدمی بردارد «زنده زنده درآتش» افکنده می‌شود (۶۱). اما مثل اینست که کلیسا بیهوده می‌کوشد که همه چیز را در انحصار خویش بگیرد زیرا علاوه بر علم، هنرنیز از لایه‌لای قرده های کلیسا می‌گریزد و بیش‌بینی نویسنده کتاب درباره آینده از زبان «مارگاریتون» بسیار جالب است:

خوسی نهاده است. عاقبت این پیرمرد ساده و صمیمی عاجزانه اقرار می‌کند که: هرچه بند مذهب، قوانین غریزی را به‌بند بکشد، بمصداق «الانسان حرص علی مانع» میل به راهایی را بیشتر در دل صاحبان آن‌ها بوجود می‌آورد؛ بگذارد اعتراف صادقانه او را بشنویم: «تأثیرات عشق آتشین در دل منزویان و کشیشان تارک دنیا کاری‌تر و قوی‌تر از تأثیر آن در دل مردمی است که در اجتماع زندگی می‌کنند. دیو شهوت در تمام عمر به چندین راه مرا وسوسه کرده است. هرگز از دیدن زنان - ولو خوش‌وشرترین و خوش‌وشرترین آنان - وسوسه نفسانی به دل من راه نیافته است ولی یکبار از دیدن تصویر زنی غایب قلبم به تپش افتاده است؛ اکنون نیز که به سرحد پیری رسیده‌ام و دارم یا به مرحله نودو هشتمین سال عمر خود می‌گذارم اغلب پیثاره معصیت در جانم رخنه می‌کند و در خیال و اندیشه علیه تقوی و شرافتم به تلقین‌های شیطانی می‌پردازد. شب وقتی در بستر خود احساس سرما می‌کنم و استخوانهای لرتوت و یخ کرده من با صدای خفیفی بهم می‌خورد صداهایی می‌شنوم که بند دوم از کتاب چکنده سلاطین را می‌خوانند و شیطان لعین دختر بچه جوانی را به من نشان می‌دهد که در عنوان شباب است و با زبان شیوا و ملیح خود به من می‌گوید: ای آقای من! من شیرین توام من لیلای توام، جایی هم در بستر خود برای من باز کن و بگذار به آشوت بیایم» (۴۴) و چنین است حال هر انسان دیگری در دوران حیات و بی‌گفتگو ارزش واقعی هر کس بسته به مقدار مقاومتی است که در برابر این کشش‌ها از خود نشان میدهد زیرا نیروی این غرایز به حدی است که حتی «حفظ عصمت و تقوی برای یک کشیش» هم «بدون یاری و پشتیبانی خاص خداوند امکان پذیر نیست» (۴۵).

از این که بگذریم عیب بعضی مذاهب در آنست که موجب تعصب شدید می‌شود و راه را برای رسیدن به حقایق می‌بندد و چه بسا که پرداختن به اصول فراموش می‌شود اما بر سر یک موضوع ساده کار به‌جدال می‌گردد مانند «ترازی» که «بین روحانیون معبد درباب تاریخ اجرای مراسم جشن پاك در گرفته بود. بعضی به صحت تقویمهای رومی معتقد بودند و گروهی به تقویمهای یونانی استناد می‌کردند و خطر افتراق و انشعاب مذهبی آن‌هم برای خاطر یک تاریخ ناچیز بنیان تشکیلات صومعه را می‌لرزانید» (۴۶). این مطلب بی‌اختیار انسان را به یاد اختلافات مذهبی روایتی درباره تاریخ تولد پیامبران یا رحلت آنها و سایر مسائل مذهبی می‌اندازد و تعجب می‌کند که چرا آنان که دعوی رهبری میلیونها نفر را دارند نمی‌توانند خودشان درباره یک امر ناچیز که جز یک صورت صحیح نمی‌تواند داشته باشد - توافق کنند و این نکته ریح‌آوری است که حقیقت، اینگونه با همه عظمتش در زیر پرده‌های اغراض پوشیده بنامد تا جاییکه به قول آناتول فرانس «بیهودیان مطمئن‌اند که کسی را که مسیحیان مجرم میدانند مجرم نیست» (۴۷) و بر عکس...

علت دیگر انحطاط دین چنان که در کتاب جزیره بنگون‌ها آمده، انتقال تقاس حقیقی یا دروغین به اشیاء است که در همه مذاهب وجود دارد مثلا در بعضی ادیان به جای شخصیت معنوی یک قدیس، گنبد و بارگاه و حتی چنای فراشان درگاهش مقدس و مورد احترام می‌شود. مردمان معجوب سن‌مائل هم در این کتاب باوجود آن‌که بیش از دیگران مورد محبت وی هستند، «به شاخه‌های انجیر مقدس خود تاج گل و نوار پشی می‌آویزند» و از خدا بر می‌گردند و در واقع به جای آن‌که خدا پرست شوند، بت‌پرست می‌گردند. به جای معالجه امراض و استفاده از داروهای که خداوند برای هر دردی آفریده بگفته آناتول فرانس «کودکان علیل و ضعیف‌المزاج را برای تقویت و شفا دادن دره‌آوونی سنگی سوار می‌کردند» (۴۸) تنها به‌این امید که روزی کشیشی به نام «سنت‌آوو» بر آن سوار می‌شده است یا «زوار مبتلا به تب و نوبه برای شفا یافتن سر خود را روی «تخته سنگی که روزی سن‌ووگاب آن سوار شده بود می‌نهادند» (۴۹). قبر «اوربروز» زنی که فاحشگی را با فریب در آمیخته بود و علاوه بر این همدست زدن‌ترین قوم بنگون بود کم‌کم حالت تقاس به‌خود می‌گیرد و معجزنا می‌شود و شگفت‌انگیز تر آن‌که کلمه «سنت» یعنی «مقدس»

«دیگر در اثر نقاشان نشانی از سیرملکوتی بشر و کشش و جذبۀ آسمانی او دیده نخواهد شد بلکه همه نمونه‌زدگانی شیطانی او در این دارفانی خواهد بود. حال آیا کار این پرده‌دری نقاشان آینده به کجا خواهد کشید معلوم نیست و قدر متیقن اینست که وقفه‌ای در کارشان حاصل نخواهد شد. این گروه بجایی خواهند رسید که مردوزن را مثل بت‌های رومی تخت و عور نشان خواهند داد. در آن ایام دو قسم هنر خواهد بود: هنر آسمانی و مقدس؛ و هنر شیطانی و ملعون» (۶۳).

ناگفته نباید گذاشت که وضع همیشه اینطور نیست بلکه گاه گاه جرعه‌هایی از حقیقت در این دنیای ظلمانی می‌درخشد لیکن مانند سایر چیزهای خوب دنیا بیش از زمانی‌اندک نمی‌پاید و دوباره تاریکی است و سیر قهقراپی بسوی خرافات. نمونه آن کوششهای کشیش جوانی است که در دوران جدید زندگانی قوم ینگون پیدا می‌شود و «مشت بسیاری ازین روحانیون مفت‌خوارو عوام‌فریب را باز» میکند و «باعث اخراج آنان از محوطه کلیسا» می‌گردد و به «خانه خراب‌کن مقدسین» معروف می‌شود (۶۳). این کشیش روشنفکر را این نیز فراتر می‌برد و درباره ست‌اورپروز به تحقیق می‌پردازد و شخصیت او را می‌گوید و بی‌ارزش می‌شمارد. کار این روشنفکری به انجام میرسد که استخوانهای ست‌اورپروز را با استخوانهای سایر بزرگان می‌سوزاند چرا که «فیلسوف شده‌اند و وقتی انسان فیلسوف شده‌هه چیز را برای زندگی می‌خواهد» (۶۴).

بدین‌سان انقلاب مذهبی و سیاسی با شدت بسیار آغاز می‌شود و در واقع همه بیدین می‌شوند اما در میان آنان زنی پیش‌بین «مشی خاکستر از اجساق و پاره‌ای چند استخوان جویبه از گوشه آشپزخانه خود برمی‌دارد و در گوشه‌ای محفوظ‌نگه می‌دارد» (۶۵) زیرا عقیده شوهر او اینست که مریم «وقتی کار بیدینی و هنگ حرمت مقدسات را از شوهرتر کردند عکس‌العملش اینست که مجدداً تمایل به دین پیدا خواهد کرد و عنقریب روزی خواهد رسید که در تمام کشور ینگون آن مرحومه معتقد ست‌اورپروز را مجدداً با تجلیل و احترام یاد خواهد کرد» (۶۶). اتفاقاً کارها درست همانطور که «روکین» شوهر آن زن پیش‌بینی کرده بود پیش رفت و او پس از انقلاب خاکستر و استخوانها را بنام این که بعضی از جسد ست‌اورپروز است به کشیش داد و «بنام این خدمت بزرگ دینی حق فروش شمع و اجاره دادن صندلیهای حرم مقدس ست‌اورپروز بان شیرزن مومنه واگذار شد و او عمری با تقدس و تقوی در آن آستانه بسر برد و دوباره روز از نو و روزی از نو ... صومعه‌ها رونق می‌گیرند و از دیباچ خارج جدا می‌شود در بیرون عبادتگاه بیگناهان به ناحق اعدام می‌شوند ولی عالیجناب کشیش چنان به ساختن شراب و تجارت آن مشغول است که بفکارتی دیگری نمی‌رسد و خویشتن را با دلایل خود ساخته قانع می‌کند و بر این ابراهیم بزرگ که بر فردی بیگناه اعمال شده می‌گوید: «بعضی می‌گویند مجرم است و عده‌ای معتقدند که بیگناه است ولی من از دلایل موافق و مخالف - که بهیچ‌یک از طرفین هم مربوط نیست سرد نمی‌آورم ... من نمی‌توانم تردید داشته باشم زیرا در این صورت با قوانین کشور خود مخالفت کرده‌ام» (۶۸). این گریزگاه مسخره کشیشان - که خویشتن را از جریانات کنار می‌کشند - از ویژگی‌های هر عصری است. آنان اساس دین را که حمایت از مظلوم و دفاع از حقیقت است زیر پا می‌گذارند و راه رستگاری را در کج‌عبادتگاه‌هایی جویند و این منتهای بی‌دینی است. برخی دیگر از کشیش‌ها هم چنان در گرداب سیاست غرق می‌شوند که نمی‌توانند حق و باطل را از هم تمیز دهند و آنچه در نظرشان مهم است پیشبرد هدفهای شخصی است حتی اگر از نابکارها هم در راه مقاصد خود استفاده کنند (۶۹)؛ و این درد همیشگی همه ملت‌هاست.

مالکیت و منطق زور

مطالعه تاریخ بشر به همان اندازه که حس کنجکاوای انسان را ارضا می‌کند دفتر حقایق تلخی را نیز در برابر دیدگان ما می‌گشاید و حس

بدینی و ناامیدی را به شدت نیرو می‌بخشد. آناتول فرانس با روشن‌بینی خاص و روش انتقادی ویژه خود کوشیده است که راز قدرت‌مندی زورگویان را دریابد و جویندگان حقایق را بادستهای پست پرده و حادثه‌آفرینان آشنا سازد. بهمین سبب همه چیز را در دنیای آفریده ذهنش - که در داستان تجلی یافته - بخوبی نشان داده است.

یکی از مهمترین عوامل جنگ‌های وحشیانه میل شدید بشر به مالکیت و حاکمیت است و اتفاقاً در افسانه‌های مذهبی نیز خوانده‌ایم که هابیل، نخستین قربانی بشر، در همین راه جان سپرد زیرا با احساس مالکیت خصوصی برادرش قابیل مواجه شد و قابیل وجود برادر را - که خاری در راه خود می‌دانست - به باد نیستی سپرد. اینست تجسی از بنیان طبع آدمی و بهمین جهت بسیار اتفاق می‌افتد که برای یک وجب خاک خدا آتش نفاق و جنگ زبانه می‌کشد و خانمانهای بسیاری را بر باد می‌دهد. آناتول فرانس نیز از این خصیصه روح آدمیان غافل نمانده است:

هنگامی که ینگون‌ها به دست سن‌مال غل غل تعمیم یافتند و دارای روح انسانی شدند، ابتدا روش پیشین خود را در زندگی دستجمعی و ساده و صلح و صفا و یکرنگی را نسبت به یکدیگر کاملاً مراعات می‌کردند و عادات و رسوم ایشان ساده و معصومانه بود» (۷۰). اما «روح مضطربی» که پس از مسخ در دل آنان بود دین‌تپاده شده بود باخواش‌های درونی آنان در آمیخت و احتیاجات روزمره آنان را به تلاش معاش واداشت. ابتدا اختلاف طبقاتی بروز کرد و نخستین جنگ بر سر مالکیت زمین‌ها اتفاق افتاد و نعلبه‌های خشم زبانه کشید.

سن‌مال کشیش «فریاد ناله و زاری سوزناکی» را «که از همه سوی دره به آسمان» برخاستند و به کشیش دیگری گفت: «فرزند باکمال تاسف می‌بینم که ما کتب این جزیره از روزی که انسان شده‌اند کمتر به راه عقل و خرد می‌روند. اینان وقتی که مرغ بودند جز در فصل عشق و زناشویی باهم تراخ نمی‌کردند ولی حالا هر روز و هر ساعت باهم در جنگند و زمستان و تابستان برین نفاق و متوا می‌گردند. بکروز مجمع مرغان ینگون شبیه به مجلس سبای جمهوریهای فاضله افلاطونی بود و حال بین که چندر از آن عظمت روحی و صفای اخلاقی سقوط کرده‌اند» کشیش - که کسی جز شیطان نبود - پاسخ داد که «پدرجان به دلیل روح اجتماعی وحش پیش‌بینی و تأمین آینده است که اینان یکدیگر را می‌کشند زیرا انسان ذاتاً اجتماعی و پیش‌بینی افش آری اخلاق فطری و جبلی بشر طوری است که نمی‌تواند خود را بدون ملک شتی تصور کند. این مردان ینگون نیز که شما می‌بینید در آن اراضی برای خود ایجاد حق مالکیت می‌کنند» (۷۱). درین میان جنگ شدت می‌یابد و نخستین قربانی مالکیت نقش زمین می‌گردد. سن‌مال سخت بخود می‌پیچد و نگران می‌شود ولی بولوگ کشیش به وی می‌گوید ناراحت نباش چون «جنگ وظفر اساس مقدس و برحق امیرا طوریا و سرچشمه فضائل و عظمت‌های بشری است» (۷۲) و از نظر مالکیت حق اشغالگر اول یعنی زارع غیر ثابت و یادخواست ولی حق اشغالگر دوم یعنی غاصب بالعکس بر پایه و اساس محکمی استوار است» چون اشغالگر دوم «وسيله حفظ و احترام خود را دارد» و آن «زور» است و «جز به زور قوی‌تر تسلیم نخواهد شد» (۷۳). درین هنگام شیطان بسوی «قاتل» - که حالا مالک شده است - می‌رود و به او تبریک می‌گوید چون خداوند زر و زور شده است. این قانون بقول آناتول فرانس بعدها در طول تاریخ قوم ینگون ارزش خود را ثابت کرد زیرا «یگانه بنیان و اساس افتخار آمیز مالکیت زور است؛ ایجاد آن بزور و بقای آن بزور است؛ جلال و عظمت این حق در زور است و جز بزور قوی‌تر تسلیم نخواهد شد» (۷۴) و به همین جهت هم در نظام طبیعت ضعیف با مال است.

بدین سان نخستین سنگ بنای مالکیت گذاشته می‌شود و با فاصله قانون مالیات به نفع ثروتمندان تصویب می‌گردد آن‌هم با دلایل و سفسطه‌هایی که انسان را از تعجب گنج و مبهوت می‌سازد زیرا نمایندگان می‌گویند: «مالیات دادن کسر شأن است و خراج گذاران فقط مردم بیسرو و باهستند» (۷۵)؛

جنگ (انواع و انگیزه های آن)

چنانکه گفته شد اولین جنگی که میان قوم بنگوئن در گرفت و نخستین خونی که ریخته شد به علت خودخواهی آنان برای تصاحب زمین های زراعتی بود و عجیب این که جنگ پس از دمیده شدن روح آدمی در بدن آنان بوجود آمد و بنابراین باید گفت که صدر حمت به دوران حیوانیت آنان ... بهر حال تخم کینه و نفاق از همان روز در باغ اندیشه ها کاشته شد و چنان رشد کرد که در نظر مردم ، «همسایه» به معنای «دشمن» بود . برخی از پادشاهان قوم بنگوئن نیز هرنشان فقط جنگ بود چنان که «دراکوی کبیر» در «شجاعت و جنگجویی باوج شهرت رسید» (۸۳) . «این پادشاه در ظرف بیست سال بیش از صد هزار کلبه و دهکده و قصبه و شهر کوچک و بزرگ و دارالعلم را طعمه حریق ساخت و بهر جا که رسید بلخاک دوست و دشمن و خویش و بیگانه آتش کشید و برای توجیه رفتار خود همواره می گفت : جنگ بی حریق مانند غذای بی خردل خنک و بی مزه است» (۸۴)

چنین بود اوضاع آن روزگار و جاه طلبی های بزرگان که اغلب به سبب هوس بیجا یا برای ارضای حس خودخواهی به جنگ می پرداختند ولی کم کم دنیا عوض شد و جنگها چهره دیگری به خود گرفت . حکومت بدست مردم افتاد و حکومت جمهوری جای حکومت استبدادی را گرفت اما جنگ و خونریزی پایان نیافت . البته کسان معدودی مانند پروفور اولیوویل جنگ را «یک نوع وحشیگری» می دانستند که «تنها ترقی سریع تمدن می تواند از آن جلوگیری کند» (۸۵) اما حقیقت عملی چیزی دیگر بود زیرا در هر شرایطی از پیشرفت جهان جنگ به جای خود باقی میماند و بهانه های جدیدی برای جنگ بوجود می آمد . آری «جنگهای صنعتی» جای خونریزی های خودخواهانه سابق را گرفت . اکنون دیگر جنگها بر مبنای منطق و از روی محاسبات دقیق صورت می گرفت . بهتر است توجه جالبی را که یکی از مردمان آن زمان درباره جنگ بیان کرده است از زبان آناتول فرانس بشویم :

«اینها جنگهای صنعتی است و کاملا لازم است . ملی که تجارت و صنعت ندارند احتیاجی هم به جنگ ندارند ولی يك ملت زنده و فعال مجبور است سیاست جنگ و غلبه داشته باشد لذا به تناسب فعالیت های تولیدی دانفا بر تعداد جنگهای ما می افزاید و به محض این که یکی از دستگاههای تولیدی ما بازاری برای فروش محصولات خود پیدا نکند جنگی لازم است . اصل ما یک جنگ صنعتی برخاستیم : جنگ زغال ، جنگ مس و جنگ پنبه . در زلاند سوم دولت سکه را کشتیم تا يك تکت بقیه را مجبور کردیم که از ما چیزی بخرند» (۸۶) . اکنون دیگر نمایندگان رسمی کشورها در معانی قانونگذاری با خونردی کامل بوجه جنگها را تصویب می کنند و حساب دلار در بین نیست بلکه «آدمها هم در حساب دلار منظور می شوند» (۸۷) .

می بینیم که با افزایش طول ساختمانها و پیدایش صنایع مدرن هم جنگ یعنی این سرطان بشریت علاج نمی پذیرد چرا که هر روز بهانه ای تازه برای این گونه اعمال به دست حیواناتی دوبا به نام انسان می افتد چون حقیقت انسانیت در میان نیست زیرا یهودیان می دانند کسی را که مسیحیان محکوم بدانند اصولا محکوم نیست (۸۸) و بنظر میرسد که این حال رنج آور برای همیشه دوام داشته باشد . آیا راه چاره ای نیست ؟؟ چرا ، يك راه دیگر باقی مانده است که بهتر است آنرا از زبان آناتول فرانس بشویم :

«اکنون که ثروت و تمدن نیز به اندازه فقر و بربریت متضمن عمل جنگ است ، اکنون که جنون و شرارت بشر علاج پذیر نیست تنها يك راه چاره در پیش است و پس . عاقلی باید تا خروارها برب و خمپاره در زمین تعبیه کند و این کره کثیف را یکباره منفجر سازد آنگاه وقتی که قطعات آن در فضای لابنتاهی درمی غلتند یهود غیر محسوس در عالم پیدا خواهد شد و وجدان عمومی که اصلا وجود خارجی ندارد خرسند خواهد گردید» (۸۹) . عالمی از نو بیاید ساخت و زانو آدمی ... آمین یارب العالمین .

«اصالح عالییه همچنین اقتضا می کند که از ثروتمندان زیاد مالیات گرفته نشود زیرا در غیر این صورت از ثروت ایشان کاسته خواهد شد و بر فقر فقرا خواهد افزود . فقرا از ثروت اغنیان زندگی می کنند و بهمین جهت ثروت ایشان مقدس است» (۷۶) . قانون مالیات پس از نطق های پرشور و سراپا منق !! بنفع ثروتمندان به مرحله اجرا در می آید . فقرا باز هم به نان شب محتاج می مانند و اغنیاء بر «روئز رویس مراد» سوار می شوند .

نتیجه دیگری که از قانون زور عاید جامعه شد این بود که برخی از افراد بفکر افتادند که از راهی آسان تر از کار کردن ، نان به دست آورند و با استفاده از سادگی و نفسی مردم بر آنان سروری کنند . نخستین فرد از این نوع افراد ، «کراکن» بود او به غاری در ساحل دریای پناه برد که مردم از ترس «ارواح خبیثه» بدانجا پناهی نمی نهادند . «کراکن» تصمیم گرفت که «پیشه های عادی و مبتذل و پر زحمت» را رها کند و «به وسیله فهم و هوش خود» «بی هیچ رنج و مشقت جسمانی» . صاحب ثروتی های هنگفت شود (۷۷) و بدین منظور دست به فریب مردم زد . از قضا در راه با دوشیزه اوربروز - که عشاق فراوانی یافته بود - برخورد و با دادن وعده های طلائی او را فریفت و با خود به غار برد . ازین به بعد هر شب کراکن لباسی به شکل اژدها می پوشید و به نزدی می رفت . کم کم افسانه دیدم شدن اژدها بر سر زبانها افتاد و مردم را در وحشتی بزرگ فرو برد اما این مرد و زن از برکت گولی و نادانی مردم هر روز بر ثروت خود از راه دزدی می افزودند . بتدریج مردم به چاره جویی پرداختند . کشتیان ، اژدها را بالای آسمانی می دانستند که در اثر بیدینی مردم نازل شده است . (۷۸)

برخی از مردم عقیده داشتند که «چون مقابله با چنین جانور مریخی بی ثمر است بهتر آن است که با تحض و هدایا» آنرا رام کند و خردمندترین آنان می گفت : «ما می توانیم با تقدیم تحف و هدایایی از قبیل میوه و شراب و بره و دختر باکره او را با خود بر سر مهر آوریم» (۷۹) بالاخره پس از تحقیق در افسانه های پیشینیان فرار بر این شد که دختری باکره از میان قوم بنگوئن داوطلب شود و بجنگ اژدها برود تا مطابق روایات مذهبی اژدها فرمانبردار وی گردد . عده ای از روستاییان هم تصمیم گرفتند که شخصا با اژدها مقابله کنند و چند بار هم با او گلاویز شدند و بدین ترتیب با اقدامات روستاییان دوران طلائی کراکن در شرف پایان بود که زنش «اوربروز» چاره ای اندیشید و چون در میان قوم بنگوئن دختری دوشیزه باقی نمانده بود خود را باکره و دانا به اسرار مبینی معرفی کرد (۸۰) و خوشتن را تنها کسی دانست که می تواند با اژدها مقابله کند . لازم می آید یادآوری است که این دختر باکره : علاوه بر کراکن ، فاسق دیگری نیز پیدا کرده بود و اتفاقا این خبر را که فقط دوشیزه ای می تواند بجنگ اژدها برود - موقعی شنید که در آغوش فاسق دوم خود دلنشاط خوشی را می گذراند . خلاصه آن که کشتیان حرفش را باور کردند و او را باسلام و صلوات به جنگ اژدها روانه کردند و او بظاهر اژدها را از پای در آورد و بوقت آن را «کند»!

آنوقت این زن و شوهر بیاس این خدمت نجات بخش آشکارا از مردم ساج می گرفتند تا ثروتی عظیم اندوختند . در این هنگام کراکن تاجی بشکل اژدها تهیه کرد و خود را جانشین اژدها نامید و زنش « اوربروز » «سالهای سال بازوان بدال خود را به گردن گاوچرانان و چوپانان بسیار که در نظرش با خدایان برابر بودند حمایل کرد و چون دوران حسن و جاهش بسر آمد خود را وقف خدمت خدا کرده» (۸۱) . بدین سان این مرد زحمت کش و خیر خواه یعنی کراکن و این دختر پاکدامن !! فرمانروایی یافتند و روش باج گرفتن و حمله را در سراسر زندگانی خود به نحو احسن تکرار بستند و یرشان نخستین فرمانروای رسمی قوم بنگوئن گردید .

اعقاب این دو موجود نیز دست کمی از اجداد خود نداشتند . مردان آنها به افزودن وسعت املاک و دارایی خود می پرداختند و در این راه از هیچ کاری روگردان نبودند و زناشان عموما از ست پسندیده دوشیزه اوربروز مقدس پیروی می کردند و مردان دیگر را از وصال خویش بی بهره نمی گذاشتند و چون پیر می شدند به عبادت و نذر و نیاز می پرداختند - که خدایشان بیامرزاد !

پرونده سازی و کوبیدن مخالفان :

چه خوش بود روزگار توحش و بربریت که دشمنی ها و دوستی ها آشکارا بود و تکلیف همه درین خصوص روشن ، بدبختانه هر چه عقربه زمان به دوران ما نزدیکتر می شود انتقام هارتگی دیگر بخود می گیرد و دشمنی ها با چهره های تازه آغاز و انجام می یابد. کینه ها در پرده ای از قرب پنهان می شود و لباس دوستی به خود می پوشد . لشکر کشی های آن روزگار به دسته بندی های سیاسی امروز تبدیل می گردد و برای کوبیدن مخالفان راهی بهتر از پرونده سازی به نظر نمی رسد .

نویسنده کتاب درین خصوص سرگذشت شخصی بیسودی به نام « بیروت » را به عنوان نمونه ذکر نموده است . این شخص بی گناه بود و همین بهترین دلیل بر مجرمیت او بود . « خوشبختانه قضات یقین به مجرمیت او داشتند زیرا مدرکی در دست نبود » (۹۰) . آناتول فرانس عقیده دارد که درین گونه دادگاه هاراه قضات گاملا روشن است زیرا ضوابطی که برای این کار در اختیار آنان قرار داده می شود کار را بسیار آسان می کند مثلا به اعتقاد آنان « اعتراف ضمنی هم داریم من جمله سکوت خود یک نوع اعتراف ضمنی است » (۹۱) . علاوه بر این « اعتراف گاهی هم از کثرت انکار نتیجه می شود . انکار ما بوسانه هم یک قسم اعتراف است » (۹۲) . اتهام چیست ؟ سرقت ۸۰۰۰۰ پسته یونجه (۹۳) ، از چه کسی ؟ از کت دو مویک قلابی یعنی از مرد موقری که در واقع « عواید اصلی خود را از یک فاحشه خانه بدست می آورد که در آنجا زنان کریم الطبع آنکا به هر رهنگذری دو ژامبون نرم می دادند و یک روز دستفروش تحویل می گرفتند » (۹۴) . ازین گذشته این مرد « در میدان های جنگ به دریافت نشان صلیب مفتخر شده بود و این نشان در میان قوم پنگوئن علامت فتح و افتخار است چنان که آترا بر ناموس ز نشان نیز مقصد می دارند » (۹۵) . اما جالب اینجاست که این مرد اصلا یونجه ای نداشته چرا که از مدت ها قبل ورشکست بوده است . همتصد نفر از دوستان متهم برای آگاهی از اصل جریان در دستگاه های دولتی نفوذ می کنند ولی تازه در آنجا ها به کار دانی و فهم و کیمت گروه نوک وزیر جنگ می یابند زیرا لهشود اطلاعی از قضیه داشتند و سه قضات و مدیران دفاتر چیزی درین باره می دانستند ... خود محکوم نیز چیزی نمی دانست ... زیرا اصلا دلیلی وجود نداشت که با آن مواجه شوند و عجیب در این بود که دلایل مجرمیت بیروت در همان عدم صرفی محاط شده بود و دست کسی به آن نمی رسید » (۹۶) . با همه این اوضاع گردانندگان آن بادی به غیب می انداختند و می گفتند : « این محاکمه شاهکار بزرگی است و از هیچ بوجود آمده است » .

اوراق پرونده این محکوم هر روز بیشتر می شد تا آنجا که « آسانسور در زیر بار کمر شکن کارتن و دوسیه ناله می کرد و بکندی بالا می آمد » (۹۷) . کم کم عده ای به طرفداری از متهم قیام کردند اما یکی پس از دیگری دستگیر و زندانی شدند و ژنرال وزیر جنگ در دفاع از دولت در پاسخ یکی از طرفداران متهم گفت : « ... بیسرف ادعا می کند که ما علیه بیروت اسناد و مدارک در دست نداریم . من ادعای بوج او را تکذیب می کنم ... پرونده های محتوی مدارک لازم در بایگانی ما ۷۳۳ متر مربع زمین را اشغال کرده است و اگر در هر متر مربع حداقل ۵۰۰ کیلوگرم کاغذ و پرونده باشد ، رویهم ۳۶۶۰۰۰ کیلوگرم اسناد در اختیار داریم » (۹۸) ولی این اسناد چه بود ؟ « آگهی سالهای مد ، اوراق روزنامه ها تصویر مد های جدید لباس ، پاکت عطاری ها و بقالیها ، اوراق و مراسلات کهنه تجارتی ... دفترچه شاگردان مدارس ، پارچه های لفاف و بسته بندی و ... » (۹۹) .

در همین ایام خطشناس معروف دادگاه کشف دیگری کرد و دلیلی علیه متهم ارائه داد که عقل جن هم به آن نمی رسید . از این قرار بود که بیروت در دفتر حسابهای روزانه خود نوشته بود : « سه گیلان آبجو خوری و بیست فرانک به آدل » و خطشناس تعبیر کرد که یعنی : « سه هزار بسته یونجه به یکی از دول همجواری تحویل داده ام » (۱۰۰) راستی که هزار ماشاءالله به اینهمه شرارت و بسذاتی . خوشبختانه این جریان پایان

خوشی یافت و از دهها پرده نمایش خنده دار بالاخره در اثر ایستادگی عموم مردم حقیقت بیروز شد و بیگناهی متهم به اثبات رسید و گردانندگان دادگاه قلابی رسوا گشتند .

حکومتی جدید :

پس از گذشتن چند قرن ، در تاریخ قوم پنگوئن نقطه عطفی پیدا شد و حکومت جدیدی روی کار آمد اما مخالفت ها پایان نیافت زیرا بقول آناتول فرانس « هر طرز حکومتی را ناراضیانی هست » منتهی نوع مخالفان عوض می شود . یکدسته « نجبانی هستند که ثروت و امتیازات قدیم خود را از دست داده اند » و چشم امید به حکمرانان پیشین دارند تا مگر دوباره بیا خیزند و وضع به حال نخستین برگردد (۱۰۱) و دیگر « تجار متوسطی » که « از عهد تامین مخارج زندگی خود بر نمی آیند » ؛ اینان گمان می کنند که « گناه از حکومت جمهوری است » . سوداگران بزرگ در این میان از شدت آز و بیشرمی ، بلائی کشورند و « مملکت را به فقر و بدبختی و هرج و مرج می کشانند » اینان نه در فکر « نگاهداری حکومت » هستند و نه در اندیشه « ساقط کردن » آن ؛ زیرا می دانند که هر نوع حکومتی بیاید « ایشان قادر خواهند بود که بدون رادع و مانع به جنایات شوم و اعمال ننگین خود ادامه دهند » (۱۰۲) لیکن در نهان میلشان به حکومت استبدادی بیشتر است . در عوض « طرفداران » جمهوری و « مدافعان وفادارش » ، « کارگران و زحمتکشان » هستند که گرچه حکومت « نئوانسته بود از بار فقر و مسکنت ایشان بکاهد » اما گردانندگان آن اطمینان داشتند « که در روز خطر همه از زیر زمینها و کارگاهها و از تونلهای معادن با قیافه های لاغر و پریده رنگ و سیاه و مجزون خود بیرون خواهند آمد ورژه خواهند رفت و جان خود را فدا خواهند کرد ، چه ، جمهوری بجای هر چه لاقفل به آنان امید داده است » - (۱۰۳)

مخالفان جمهوری در نهان به دسیسه بازی و توطئه مشغول شدند و کشیشان نیز در این سازش ها نقش مهمی برعهده داشتند و با تنها بازمانده حکمرانان سابق در تماس بودند اما او هم سرایا ستم بود که از کشتن مردم بیچوجه ابایی نداشت حتی اگر عده ای بیشتر باشند (۱۰۴) کشیشان برای اجرای مقاصد خود حتی از زنی هرجایی کمک گرفتند زیرا در اینجا برای عالیجناب مهم نیست که از چه وسایل و اشخاصی استفاده می کند مهم بیسرفت آکار است ، البته گوشه نشینی آنان در ابتدا نتیجه مهمی نداد اما باید دانست که در متن حکومت جمهوری هم معایبی بود و پرونده سازی هایی که مهمترین آنها را می توان محاکمه بیدلیل بیروت بشمار آورد .

نقطه اوج تمدن :

گردش روزگار اداعه می یابد و روزها در بی یکدیگر می روند و کشور پنگوئن به مرحله ای جدید از تمدن میرسد اما آرامگاه دوشیزه اوربروز مقدس هنوز از ظهور معجزات شگفت آور دست نکشیده است . کشور به ثروت خود افتخار می کند ولی « نحوتهای اقتصادی » گریبان زورگویان را گرفته است . آنان که تولید کننده مایحتاج زندگی هستند ، فاقد آنداما کسانی که اصلا در تولید دخالتی ندارند همه نوع نعمت را به حد وفور دارا هستند (۱۰۵) . « ملت بزرگ پنگوئن عادات و رسوم و سنن ملی و تربیت معنوی و اخلاقی و ذوق و هنر خود را از دست داده » و « بیسرفت تمدن در پیکر صنعت عظیم ماشینی و سوداگری و سفته بازی شوم سرمایه داران و تجمل زشت و نفرت انگیز تجسم یافته » است . « پایتخت کشور مانند شهرهای بزرگ آتروز جنبه مالی و سوداگری پیدا کرده و یک روح زشتی و بلبلی و بی ذوقی تمام معنی بر کلیه شئون آن حکمفرمایی » می کند و این « اوج ترقی تمدن » است . « ثروتمندان تظاهر می کردند که همه چیز خود را فدای جامعه میکنند و اگر هم عمل در کار نبود ادعا بسیار بود » . (۱۰۶) زنان میلیاردرها نیز مانند مردانشان مقید به همان اصول زندگی خشک و تشخص

جویی به سوی دریاهاى افسانه‌ای می‌رفت ، « در یرتو ماهتاب بریان دریایی شمال یادویسکران که نیمی ازتشان به‌شکل دختران پری‌بیکر بود باگیسوانی کندری رنگ پیدا شدند وگردن سفید مرمی و کفل گلی‌رنگ خود را بالا گرفتند وبا نم زمردین خویش‌برامواج تازیانه می‌زدند وهمه باهنگی دلفریب و موزون به‌این نغمه زیبا مترنم شدند :

به‌کجا می‌گریزی ای سن‌مائل محبوب !!
درین قایق افسار گسیخته خود
که همچون پستان ژونون آلیه یونانی
که از آن خط‌کشان بیرون جهید
بادبان تو برآمده است .

سیس لحظه‌ای چند سن‌مائل را با قهقهه‌های موزون خود در یرتو ستارگان دنبال کردند « (۱۱۸) .

نویسنده در فهم و استعمال صحیح اصطلاحات مذهبی بسیار ماهر است و گرچه در بسیاری از بخشهای کتاب آنرا به‌ثبوت رسانیده ، ذکر نمونه‌ای از آن زائد بنظر نمی‌رسد : « غسل تعمید یعنی قبول شدن به‌فرزندى عیسای مسیح یعنی احیاء ، یعنی تکوین مجدد وبالاخره یعنی اشراق » (۱۱۹) .
درباره نحوه غسل تعمید پنگون‌ها می‌گوید : « قبل آب آبشارهای

جزیره را تبرک کرد و اوراد و ادعیه دفع اجنه وشیطین خبیثه بخواند و بعد برسر هر یک از شاگردان تازه یا مؤمنین جدید خود که به‌آنان آیین مسیح آموخته بود مثنی آب مطهر ریخت و آیات مقدس تلاوت کرد » (۱۴۰) .
برخی از تشبیهات داستان در نوع خود کم‌نظیر است ، مثلا در

وصف کت فلانی و زنان هر جایی می‌گوید : « این مرد موقر عواید اصلی خود را از یک فاحشه‌خانه بدست می‌آورد که در آنجا زنان کریم‌الطبع آنگاه به هر رهگذری دو ژامبون نرم می‌دادند و یک روده سفت تحویل می‌گرفتند » (۱۴۱) .
وصفهای آفاتول فرانس از حالات افراد بسیار گویاست چنانکه با چند جمله نابو زیبایی از شیء مورد نظر بدست می‌دهد و سرعت انتقال ذهنش را بخوبی نمایان می‌سازد . قیافه وزیر جنگ خشمگین را بدین گونه توصیف کرده‌است :

« این بار ، دیگر حالت همیشگی را نداشت یعنی مانند غازمقدسی که اغلب در قلعه‌های روستایی کشور پنگوئی نگاهداری می‌شود گردن نمی‌کشید و سینه پر باد جلو نمی‌داد بلکه مانند نقش کرکی که به علامت توهین روی جگر دشمنان همین نشان می‌دهند باموی سیخ شده وگردن آویخته و دهان باز جلوه‌گر شد » (۱۴۲) .

گردش ما در جزیره پنگون‌ها بیان رسید درحالیکه هنوز نقاط بسیاری وجود دارد که به‌آنها توجهی نکرده‌ایم زیرا این کتاب دائرةالمعارف خالی است از انواع خصایص آدمیان و قراز و نشیب روح آنان که سرچشمه حوادث تاریخ است و سخن کوتاه ، مثنی نمونه خروار ... : اجازه بدهید بعنوان حسن ختام این تکتک را نیز بگویم که شیوانی و پختگی ترجمه و استادی آقای محمد قاضی درین خصوص برزیبایی مطالب کتاب افزوده و رونق و جلای خاصی بدان بخشیده است و قسمتهای منتخب درین مقاله شاهد مدعاست .

حواشی :

- ۱ - جزیره پنگون‌ها ، ترجمه محمدقاضی چاپ جیبی ص ۹-۱۰ (از این بعد هر جا شماره صفحات کتاب ذکر شود منظور همین چاپ است) .
- ۲ - ص ۳ .
- ۳ و ۴ - ص ۱۱ .
- ۵ - ص ۱۰ .
- ۶ - ص ۷ .
- ۷ - ص ۳۰۹ .
- ۸ - ص ۳۰۹ .

آمیژ بودند ... زنان ثروتمندان بجای عشق‌بازی با مردان خوشکل و متمتخصی ، با سبیل‌کلفت‌های بی‌سروپا و با پیشخدمتهای مخصوص رابطه نامشروع پیدا می‌کردند ... واگرهم شوهری از خیانت زنش آگاه می‌شد ، یک مسافرت کوتاه آقا و خانم به خارجه آثار آنرا از بین می‌برد و موضوع فراموش می‌شد « (۱۰۷) اما « طبقه‌کارگر که در کارخانجات اطراف شهر کار می‌کردند دستخوش انحطاط جسمی و روحی کاملی بودند و همان طبقه فقیر را که مورد بحث علم مردم‌شناسی است تشکیل می‌دادند » ، (۱۰۸) « صاحبان کارخانجات تهیه مواد غذایی دست به ترکیبات و فعل و انفعالات عجیب و غریب می‌زدند و شراب و گوشت و شیر و میوه‌جات و سبزیجات مصنوعی می‌ساختند » (۱۰۹) . « مرض دیگری بدست گریبانگیر جامعه شد و آن کثرت روزافزون سوانح و تصادفات وسایط نقلیه بود » (۱۱۰) .

اکنون که بشر از لحاظ صنعتی به حد کمال رسیده بود می‌بایست شرارت ذاتی خود را نشان دهد و بدین جهت به ساختن سلاح‌های مخرب مانند بمب اتم پرداخت و اینک داستان تمثیلی آنرا از زبان نویسنده کتاب در قالب داستانی کودکانه بشنوید : « یک روز ماهیگیری توری در دریا انداخت و به جای ماهی یک کوزه می در بسته گرفت . ماهیگیر با چاقوی خود در کوزه را باز کرد ، از توی کوزه دود غلیظی بیرون آمد که نا آسان بالا رفت و بتدریج که غلیظتر می‌شد دیو عظیمی از میان آن ظاهر گردید . این دیو عطسه چنان مهیبی زد که تمام جهان را تبدیل به خاکستر کرد » (۱۱۱) .
این نشانه آن بود که عناصر ناراضی از گوشه و کنار شهر به‌انتظار بمب و دینامیت پرداخته‌اند (۱۱۲) . پلیس برخشونت و حرارت خود افزود ولی نتوانست از تخریبها جلوگیری کند (۱۱۴) .

روزنامه‌ها « نسبت به سرمایه‌داری وفادار بودند و سهم خود را از آنها می‌گرفتند » (۱۱۴) . و حتی وقوع این حوادث را هم انکار می‌کردند اما بالاخره اغتشاش و آشوب پایتخت را به آتش کشید و سایر شهرها را هم بی‌نصیب نگذاشت (۱۱۵) ... ولی زندگی دوباره بر روی ویرانه‌ها آغاز گردید ... « ایام چون موج چشمه ساران گلشت و قرون چون قطرات آبی که از سف غاری فرو چکد سیری شد ... » و اینست گوشه‌هایی از داستان بشر و خمیرمایه تاریخ بشر و فرازونشیب زندگی از زبان آفاتول فرانس

لفظ و معنای داستان :

چنانکه در مباحث گذشته نشان دادیم داستان جزیره پنگون‌ها نموداری است از روح کلی جوامع بشری . چون این مطالب در بخش‌های گذشته تاحودودی آشکار گردیده در اینجا با بیانی کوتاه در مورد الفاظ و تعبیرات داستان سخن را به‌پایان می‌رسانیم .

جملات کتاب ساده و بدون الفاظ بی‌مورد نوشته شده است ساده‌گی جملات البته در سراسر داستان سایه افکنده است اما بسته به صحنه‌های داستان شکلی خاص به‌خود می‌گیرد ؛ فی‌المثل هنگامی که از ویرزبل شاعر یونانی سخن به‌میان می‌آید و رشته اندیشه به‌اشعار وی کشیده می‌شود ، تشبیهات و جمله‌ها رنگ شعر بخود می‌گیرند و با روال کلام هم‌آهنگ می‌شوند ؛ « من باز به‌مطالعه اشعار شاعر محبوب خود مشغول شدم . در آن هنگام که کتاب را بدست داشتم ودر این اندیشه بودم که چگونه شهیدانی که « امور » (۱۱۶) به‌دردی جانگزا کشته است راه کوچه باغهای خلوت و عمرموز اعماق جنگل مورد را دریش گرفته‌اند و می‌روند دیدم که انعکاس یرتو ستارگان لرزان لرزان با گلبرگهای پر پر شده گل‌های نسترن که در میان آب چشمه معبد شناور بود درهم آمیخت ، ناگاه آنهمه روشنایی و عطر و بو و آرامش و صفای آسمان ناپدید شد » (۱۱۷)

در بخشی دیگر از کتاب که شیطان همه وسایل را برای اغوای سن‌مائل کشیش به‌کار می‌اندازد کلمات نویسنده بخوبی هدف او را دنبال می‌کنند چنانکه برویهم نمایی بس شهوت‌انگیز و سگی بوجود می‌آورند . تشبیهات و تعبیرات همه شهوت‌آلود است و فریاد کش‌های جنسی از دهان کلمات به‌اعماق روح آدمی می‌رسد . هنگامی که سن‌مائل سوار بر « لاولک »

- (۸۰) ص ۹۶ (۸۱) ص ۱۰۰
- (۸۳) ص ۱۰۶ (۸۴) ص ۱۰۶-۱۰۷
- (۸۵) ص ۱۵۶ (۸۶) و (۸۷) ص ۱۵۹
- (۸۸) ص ۲۱۷ (۸۹) ص ۱۵۹-۱۶۰
- (۹۰) ص ۲۱۴ (۹۱) ص ۲۱۴
- (۹۲) ص ۲۱۵ (۹۳) ص ۲۱۰
- (۹۴) ص ۲۱۹ (۹۵) ص ۲۱۹
- (۹۶) ص ۲۱۸ (۹۷) ص ۲۳۴
- (۹۸) ص ۲۴۸ (۹۹) ص ۲۶۶
- (۱۰۰) ص ۲۵۰
- (۱۰۱) ص ۱۶۱
- (۱۰۲) ص ۱۶۲
- (۱۰۳) ص ۱۶۲
- (۱۰۴) ص ۱۷۲
- (۱۰۵) ص ۳۳۵
- (۱۰۶) ص ۳۴۰
- (۱۰۷) ص ۳۴۰-۳۴۱
- (۱۰۸) ص ۳۴۱
- (۱۰۹ و ۱۱۰) ص ۳۴۳
- (۱۱۱) ص ۳۴۷
- (۱۱۲) ص ۳۴۹
- (۱۱۳ و ۱۱۴) ص ۳۵۰
- (۱۱۵) ص ۳۵۰
- (۱۱۶) - پسر زهره خدای عشق .
- (۱۱۷) - ص ۱۲۹
- (۱۱۸) - ص ۶-۷
- (۱۱۹) - ص ۳۳
- (۱۲۰) - ص ۳۳
- (۱۲۱) - ص ۲۱۹
- (۱۲۲) - ص ۲۲۶ - ۲۲۵

- ۹ و ۱۰ ص ۸
- ۱۱ و ۱۲ - ص ۸
- ۱۳ - ص ۹
- ۱۴ - ص ۹
- ۱۵ - ص ۳۹
- ۱۶ - ص ۶۲
- (۱۷) ص ۴۶
- (۱۸) ص ۴۷
- (۱۹) ص ۴۶
- (۲۰) ص ۷۰
- (۲۱) ص ۹۲ تا ۱۰۰
- (۲۲) ص ۲۰۱

(۲۳) «الملل والنحل» شهرستانی مصحح آقای دکتر جلالی نائینی

چاپ چهارم ص ۱۴۳ مقدمه .

(۲۴) جزیره پنگوئن ها ص ۲۳ .

(۲۵) ایضا ص ۲۳ .

(۲۶) ص ۲۶ - ۲۷

(۲۷) ص ۵۴

(۲۸) ص ۵۴ - ۵۵

(۲۹) ص ۵۷

(۳۰) ص ۵۵

(۳۱) ص ۵۷ - ۵۸

(۳۲) ص ۵۹

(۳۳) ص ۳۹ .

(۳۴) ایضا ص ۳۹ .

(۳۵) ص ۴۰ - ۴۱

(۳۶) ص ۴۱

(۳۷) ص ۵۰

(۳۸) ص ۴۹

(۳۹) قسمتی از آیه ۳۰ سوره ۲ بقره : واذقوا ربك للملائكة اني

جاعل في الارض خليفه .

(۴۰) ایضا آیه ۳۰ سوره ۲ بقره : قالوا : اتجعل فيها من يفسد فيها

و يفسك الدعاء ؟

(۴۱) ایضا آیه ۳۰ سوره ۲ بقره : قال : اني اعلم خالما تبوءون

(۴۲) ص ۴۲

(۴۳) ص ۱۹

(۴۴) ص ۲۰

(۴۵) ص ۲۱

(۴۶) ص ۱۹

(۴۷) ص ۲۱۷

(۴۸) ص ۱۶

(۴۹) ص ۱۶-۱۷

(۵۰) ص ۱۰۷

(۵۲) ص ۱۰۸

(۵۵) رك - ص ۳۳۴ و ۳۳۵

(۵۸) و (۵۹) ص ۱۱۱

(۶۲) ص ۱۲۳

(۶۴) و (۶۵) و (۶۶) ص ۱۴۹

(۶۹) ص ۱۸۰ به بعد مربوط به نقش «ویکتور الیو» در داستان .

(۷۰) ص ۶۰ (۷۱) ص ۶۲ (۷۲) ص ۶۴

(۷۳) و (۷۴) ص ۶۴

(۷۷) ص ۷۰ (۷۸) ص ۷۸

(۷۹) ص ۷۵



فروشگاه های کفش های

نمایشگر زیباترین مدل های سال